

آقای طباطبایی، انقلاب و نظام – ۹

مقایسه اندیشه سیاسی طباطبایی و بازرگان – ۱



محسن کدیور

۱۰ مرداد ۱۴۰۱

خلاصه قسمت گذشته:

«خانه روبروی مدرسه حجتیه از حوالی آذر ۱۳۳۷ تا بهار ۱۳۴۳ در اجاره ساواک قم بوده است. در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ حسین خرمی خانه خود را به ازای نود هزار تومان بدهی خمس به شکل محضری به آقای خمینی منتقل می کند.

آقای خمینی از سال ۱۳۴۴ به ولایت انتصابی مطلقه فقیه قائل بوده است. در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با ابراز جمهوری اسلامی مبتنی بر نظارت فقیه و کتمان رای واقعی خود تقیه یا توریه کرده بود.

میراث کتبی و شفاهی آقای طباطبایی یک نظریه سیاسی را از اول تا آخر بیشتر نشان نمی دهد. حکومت اسلامی یا انسانی منهای ولایت فقیه با زمامداری منتخب مردم که با مشورت ایشان و رعایت مصلحت آنها با اقتدا به سنت و سیره پیامبر جامعه را اداره می کند. اکثر قریب به اتفاق آراء سیاسی ایشان بین سالهای ۱۳۳۷ تا دی ۱۳۴۱ منتشر شده است.

ایشان در زمره پیشتازان اسلام اجتماعی بسیار زودتر از آقای خمینی بوده است.

آقای طباطبایی با همان روش تفسیر قرآن یا حکمت نظری سراغ سیاست یا حداقل فلسفه سیاسی رفته است.

سیاست در تار و پود خود امری عرفی است. اجرای بخش ثوابت دینی چه ربطی به حکومت و والی آن دارد؟ جامعه مدنی مؤمنان متکفل آن می شود. وضع و اجرای احکام متغیر مصلحتی - که تمام سیاست است -، چه ربطی به اسلام و والی اسلامی دارد؟!

تفاوت سیاست‌ورزی و نظام سیاسی مسلمانان با غیرمسلمانان در اخلاق سیاسی اسلامی است. قرآن کریم یا سنت پیامبر یا سیره امام علی منبع جاوید الهام ارزشهای اخلاق سیاسی مسلمانان هستند، اما منبع علم سیاست (متغیرات مصلحتی اینجا و اکنون) محسوب نمی شوند.

آقای طباطبایی همانند فقهای سنتی احکام فقهی معاملات موجود در کتاب و سنت را ثوابت دینی و از آن بالاتر حافظ مصالح نوعیه معرفی کرده است. هر دو تلقی قابل مناقشه جدی است.

مراد از «شیوه امامت» و مکانیسم مشورت و استیفای مصلحت عمومی چیست؟ از آثار آقای طباطبایی چیزی در این زمینه بدست نمی آید.

به نظر آقای طباطبایی «مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس نه مرزهای طبیعی یا قراردادی» بدون به رسمیت شناختن دولت-ملت سیاست‌ورزی در دوران معاصر ممتنع است.

تلقی آقای طباطبایی از تساوی «عدالت استحقاقی» است نه «عدالت مساواتی». ایشان به تساوی «در برابر قانون» معتقد است و نه تساوی «در قانون».

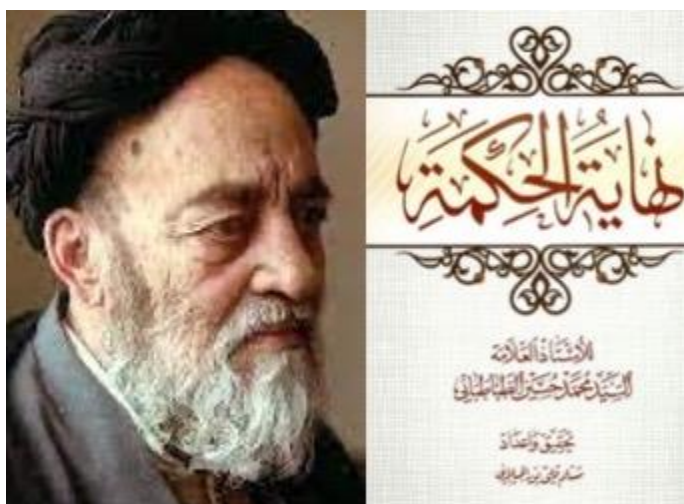
از آثار آقای طباطبایی آزادی به معنای متعارف و حقوق بشری آن بدست نمی آید.

اندیشه سیاسی آقای طباطبایی به استثنای قائل نبودن به ولایت فقیه ظرفیت و خصوصیت یک نظریه سیاسی مطلوب برای زمان ما را دارا نیست.» (۱)

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام على الحسين، وعلى علي بن الحسين، و على اولاد الحسين و على اصحاب الحسين.

این گفتار شامل سیزده بحث و چهار بخش به شرح زیر است: تکمیل مباحث گذشته، بار دیگر خانه روبروی مدرسه حجتیه، روابط طباطبایی و بازرگان، و تحلیل انتقادی کتاب «بحثی در مرجعیت و روحانیت». (۲)

بخش اول. تکمیل مباحث گذشته



در این بخش چهار بحث به شرح زیر مطرح می شود: برتری آقای طباطبایی بر آقای خمینی در فلسفه، عدم حمایت آقای طباطبایی از مرجعیت آقای خمینی، قرابت با آقای شریعتمداری، و اسناد ساواک درباره صاحبان حساب بانکی کمک به مبارزان فلسطین.

بحث اول. برتری آقای طباطبایی بر آقای خمینی در فلسفه

این بحث شامل یک مقدمه، دو روایت از محمدعلی گرامی و شیخ علی تهرانی و یک بررسی است.

مقدمه: در این گفتار در دو بخش نخست چند بار از خاطرات آقای محمدعلی گرامی (متولد ۱۳۱۷) از مدرسین درس خارج نقل قول می کنم. ایشان شاگرد آقایان بروجردی، خمینی و طباطبایی بوده و از مروجان

آقای خمینی و مبارزان قبل از انقلاب بوده است. اولین خاطره من از او سخنرانی آتشینش در مجلس چهلیم سید مصطفی خمینی در مسجد نو شیراز در آذر ۱۳۵۶ بود. این مجلس آغاز فعالیت‌های انقلابی در شهر شیراز بود. مجلسی بسیار شلوغ در پشتیبانی از مرجع تبعیدی. از زبان خود گرامی: «از طرف آقای حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی و مرحوم شهید [سیدعبدالحسین] دستغیب جلسه ای [به مناسبت چهلیم حاج آقا مصطفی خمینی] برگزار شد که از من دعوت شد. و در شیراز هم اسم امام را مطرح کردم و به تفصیل در ابعاد مختلف زندگی امام صحبت کردم. جلسه شیراز شلوغ تر از جلسه کرمانشاه بود.» (۳) به یاد دارم در اوایل نوزده سالگی در این مجلس آن قدر برای آقای خمینی با صدای بلند صلوات فرستادیم که بعد از پایان جلسه اکثر شرکت‌کنندگان سرفه می کردند. این را در ابتدا تذکر دادم تا بدانیم نکاتی که خواهد آمد از زبان فردی با چنین سوابقی است.

در گفتارهای قبلی اشاره کردم که آقایان طباطبائی و خمینی هم سن بودند، هر دو متولد ۱۲۸۱. آقای خمینی از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۸ مدرس درس خصوصی حکمت متعالیه از جمله اسفار در حوزه‌ی علمیه‌ی قم بوده است و شاگردان اندکی داشته است. آقای طباطبائی در سال ۱۳۲۵ از تبریز به قم آمد و تدریس عمومی اسفار را آغاز کرد. یکی از علل تعطیل درس فلسفه آقای خمینی آغاز تدریس فلسفه آقای طباطبائی در حوزه علمیه قم بود. به گفته خود آقای طباطبائی «آقایان درس ایشان را ترک کردند و به حوزه درس ما منتقل شدند و شروع به تحصیل کردند. (۴). با تدریس فلسفه آقای طباطبائی درس فلسفه آقای خمینی تحت الشعاع قرار گرفت و بسیاری از شاگردان او جذب درس آقای طباطبائی شدند، تا جایی که آقای خمینی از سال ۱۳۲۸ تدریس فلسفه و عرفان را به کلی ترک کرد و به تدریس خارج فقه و اصول روی آورد. یکی از علل نظر غیرمساعد آقای خمینی نسبت به آقای طباطبائی همین بوده است.

الف. روایت محمدعلی گرامی: «مرحوم حاج آقا مصطفی [خمینی] برایم نقل می کرد تا وقتی آقای بروجردی به قم نیامده بود، پدرم در فقه و اصول کار نمی کرد. تا قبل از آمدن آقای بروجردی به قم امام اصلاً به فقه کاری نداشت.... ایشان با آمدن آقای بروجردی به قم تفکرش عوض شد و به فقه پرداخت. به همین منظور شبها تا

دیروقت مشغول تحقیق می‌شد. گاهی که خدمت ایشان می‌رفتیم، کنارش کتاب اسفار را می‌دیدیم، ولی در درس صحبتی از اسفار و فلسفه نمی‌کرد. علت این امر شاید حملاتی بود که به عنوان عرفان و تصوف به ایشان شده بود.... همچنین آقا مصطفی به من می‌گفت ایشان مشغول تدریس فلسفه بودند و شاگردانی در منظومه داشتند و اسفار می‌گفتند. من از امام کتاب فلسفی ندیدم تا بتوانم قضاوت کنم، ولی هرچه از ایشان دیدم عرفان بود. حدسم بر این است که ایشان در عرفان بیش از فلسفه کار کرده است. کتاب مصباح الهدایه خیلی کتاب خوبی است. شرح حدیث جنود عقل که قسمتی عرفان عملی و قسمتی عرفان نظری است نیز همین‌طور. البته ایشان تدریس فلسفه داشتند ولی ظاهراً کتاب در این زمینه نداشتند.... بعد از ورود آقای بروجردی مرحوم امام فلسفه را کنار گذاشت. و دیگر اصلاً از فلسفه صحبتی نمی‌کرد. وقتی در اصول صحبت از فلسفه به میان می‌آمد می‌فرمود: خب! حالا که ما در آن باب نیستیم، یا می‌گفت: حالا که ما این حرفها را نمی‌فهمیم. و با این تعابیر خودش را از فلسفه دور نشان می‌داد.

ما این‌گونه دریافتیم که فلسفه آقای طباطبایی بهتر است. در اصول هم امام وقتی مبحث «موضوع علم» را مطرح می‌کرد و ما آن را با کلمات مرحوم آقای طباطبایی در این بحث مقایسه کردیم، می‌دیدیم فلسفه آقای طباطبایی بهتر است. در تفاوت بین علوم اعتباری (مثل اصول) با علوم حقیقی (مثل فلسفه) آقای طباطبایی بهتر وارد شده است. امام همه را یک کاسه می‌کرد. می‌گفت: موضوع علم لازم نیست و وحدت علم را وحدت موضوع نمی‌دانست. مرحوم آقای طباطبایی این علوم را خیلی خوب دسته‌بندی و تفکیک می‌کرد. بنابراین به نظر من مرحوم امام در عرفان و مرحوم طباطبایی در فلسفه بیشتر کار کرده بودند. البته شنیدم کسانی مثل مرحوم حاج آقا مهدی حائری یزدی (که در معقول شاگرد امام بوده است) نظرش این بود که مرحوم امام در فلسفه بی‌نظیر است. البته من به هیچ وجه حاج آقا مهدی حائری را با آقای مطهری قابل مقایسه نمی‌دانم... آقای مطهری از نظر عمق و دقت کم‌نظیر است. ایشان (آقای مطهری) هم هرچه داشت، از آقای طباطبایی بود. آقای مطهری در فقه و اصول از امام و در فلسفه از مرحوم طباطبایی استفاده بیشتری برده بود.» (۵)

ب. شیخ علی تهرانی (متولد ۱۳۰۵) (۶) از شاگردان مبارز و اهل ریاضت آقایان خمینی و طباطبایی و از دوستان نزدیک مصطفی خمینی در خاطراتش نوشته است: «مرحوم خمینی چند سال پیش از آمدن مرحوم طباطبایی به قم فلسفه و عرفان تدریس می کرد. بعضی از طلاب و علمای متحجر بر او و تدریسش اشکال و بدگویی می کردند. خود ایشان چند بار این قضیه را که مرحوم حاج آقا مصطفی یک بار از ظرفی که جلو نماز مرحوم سیدمحمدتقی خوانساری می گذاردند آب خورد، بردند آب کشیدند به این بهانه که تابع پدرش است و پدرش کافر و نجس است [نقل کرده است]. [ظاهراً خود آقای خمینی] گفت: من خودم دیدم که در پشت دیوار مسجد عشق علی نوشته بودند: حاج آقا روح الله علیه لعنة الله. و ایشان به تدریس فلسفه و عرفان ادامه می داد تا زمانی که در مدرس زیرزمینی مدرسه خان فصوص الحکم [ابن عربی] را تدریس می کرد، پس از تمام شدن درس یکی از شاگردانش که از زیرزمین به حیاط آمد طلبه ای ظاهراً ترک بود محکم بر گوش او کوفت که چرا به درس این کافر می روی و ایشان صدای آن سیلی و گفتار را شنید. پس از آن تدریس فلسفه و عرفان را ترک کرد. ولی مرحوم حاج آقا مصطفی از پدرش نقل کرد که تدریس فلسفه و عرفان را به خاطر آن جنجالها و اعتراضها ترک نکردم، بلکه دیدم نتیجه ای که از این تدریس می شود اندک است. چون سطحی خواندن این علوم نه تنها سودمند نیست، بلکه زیان آور است و عمیق خواندن این علوم نیاز به استعدادی فوق العاده و زمانی طولانی و اراده ای نیرومند دارد که در عصر ما نادر است.... علامه طباطبایی کم کم معرف شدند و اساتید دانشگاه مانند نصیر عصار و حسین نصر با او تماس گرفتند ... ومصاحبه او با پروفیسور کربن معروف است.... [درمشهد] راجع به نزدیک شدن به دانشگاه شاه با وی گفتگو می کردم که بالاخره این نزدیک شدن منجر به آن شد که لباس دانشگاهی را به تنش کردند و با بعضی از اساتید دانشگاه در آن لباس از او عکس برداشتند و در روزنامه ها چاپ کردند.» (۷)

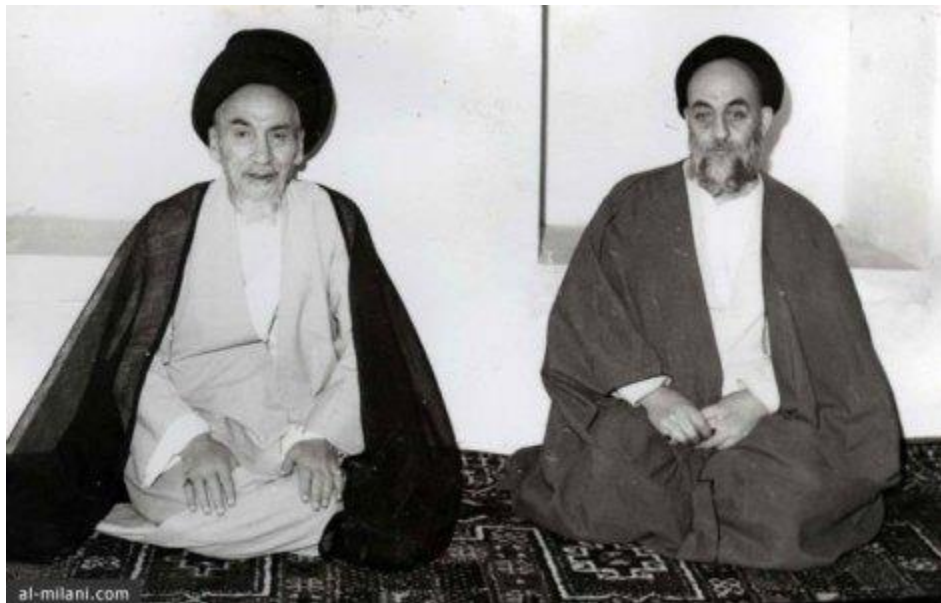
بررسی: اولاً تاریخ ورود آقای بروجردی به قم ۲۱ بهمن ۱۳۲۳ است. تاریخ ورود آقای طباطبایی به قم سال ۱۳۲۵ و ترک تدریس فلسفه از سوی آقای خمینی و آغاز تدریس خارج اصول سال ۱۳۲۸ است. اینکه آقای خمینی به چه عللی تدریس فلسفه و عرفان را به کلی ترک کرد و به تدریس فقه و اصول روی آورد نیازمند تحقیق

گسترده تر است. از جمله علل آن تحت الشعاع قرار گرفتن درسش در قبال درس آقای طباطبایی، فشار فراوان بر فلسفه و عرفان در آن ایام، و تلازم تدریس فقه و اصول با برنامه جامع ایشان برای بدست گرفتن قدرت سیاسی می تواند باشد. شواهد علت اول را در گفتارهای قبلی آوردیم. از جمله شواهد علت دوم از زبان خود آقای خمینی «در مدرسه فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم.» (۸) روایت گرامی و تهرانی از مصطفی خمینی می تواند ناظر به علت سوم باشد. نظر تهرانی در اینجا متمایل به علت دوم است. به نظر می‌رسد ترکیبی از هر سه علت می تواند مؤثر بوده باشد. اینکه کدام یک از سه علت نقش بزرگتری ایفا کرده است نیازمند شواهد بیشتری است.

ثانیا گرامی قائل به تفوق فلسفی آقای طباطبایی بر آقای خمینی است. مهدی حائری یزدی، سیدجلال الدین آشتیانی، سیدرضا صدر و شیخ علی تهرانی نظر عکس دارند. (۹) مقایسه آثار فلسفی این دو استاد، ممارست بر تدریس فلسفه و نظر شاگردان مشترک از جمله مطهری تفوق طباطبایی را تایید می کند. مثال ملموس بحث موضوع علم نیز مؤید این رویکرد است. (۱۰)

ثالثا در روایت تهرانی اینکه نصیر عصار فرزند سیدکاظم عصار با آقای طباطبایی مرتبط بوده است من بی اطلاعم. اینکه طباطبایی لباس دانشگاهی به تن کرده باشد و با دیگر اساتید عکس گرفته باشد و در جراید هم منتشر شده باشد جای تامل دارد. اگر چنین عکسی منتشر شده باشد کجاست؟! (۱۱) در جایزه کتاب سلطنتی سال ۱۳۳۳ و دکترای افتخاری سال ۱۳۵۲ علیرغم تفحص فراوان هیچ عکسی به دست نیامد. قضیه وقتی حساس می شود که بدانیم یکی از اتهامات وارده به آقای طباطبایی از سوی آقای خمینی برای اخراجش از خانه استیجاری در اسفند ۱۳۴۵ استادی دانشگاه بوده است که تا کنون وجهش بر من آشکار نشده است.

بحث دوم. عدم حمایت آقای طباطبایی از مرجعیت آقای خمینی



این بحث شامل پنج روایت و یک بررسی است. خلاصه این روایات حمایت آشکار آقای طباطبایی از مرجعیت و علمیت آقا سیدمحمدهادی میلانی بعد از رحلت آقای بروجردی است. این رویکرد ملازم با عدم حمایت از مرجعیت آقای خمینی است. آقای طباطبایی شاخص ترین مروج علمیت آقای میلانی بوده است. توجه به این نکته از بسیاری اختلافات فکری و سیاسی خمینی-طباطبایی پرده برمی دارد.

الف. جعفر سبحانی: «وقتی آیت الله حسین بروجردی چشم از دنیا فرو بستند، از علامه طباطبایی سؤال کردم که آقا از نظر شما مردم باید به چه کسی مراجعه کنند. ایشان که همیشه ساکت و درون گرا بود، حساب شده حرف می زد. در جوابم فرمود: مردم ایران باید به آیت الله سیدهادی میلانی رجوع کنند و در عراق به آیت الله آقا سیدمحسن حکیم. (۱۲)

ب. به روایت محمدعلی گرامی: «مرحوم علامه طباطبایی پس از مرحوم آقای بروجردی آقای میلانی را ارجح از همه می دانست و تقلید ایشان را متعین می دانست و پس از او مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی را، لیکن آقا سید عبدالهادی تقریباً مرجع کل شد ولی دوام نیاورد و پس از یک سال درگذشت.» (۱۳) «مرحوم آقای میلانی

شخصیت محترمی بود. زمانی که بحث مرجعیت مطرح بود، آقای طباطبایی ایشان را حتی بر آقای آقاسید عبدالهادی شیرازی و آقای حکیم و نیز امام و سایر آقایانی که در قم بودند مقدم می دانست. «(۱۴) بعد از وفات آقای بروجردی علامه طباطبایی ... فرمودند: متعین و اقدم [اعلم ظ] آقای میلانی است.» (۱۵)

پ. سیدحسین شمس: «ایشان [طباطبایی] ارادت مخصوصی به آیت الله میلانی داشتند. در همان ایام رحلت حضرت آیت الله العظمی سیدمحسن حکیم (رضوان الله علیه) بود که مسئله مرجعیت و اعلمیت در حوزه های علمیه تشیع مطرح شد. مرحوم علامه طباطبایی با صراحت فرموده بودند که تقلید از آیت الله میلانی بر آقایان دیگر ترجیح دارد.» (۱۶)

ت. غلامرضا باقری سبزواری: «روزی علامه سیدمحمدحسین طباطبایی مرا دیدند و فرمودند: هر کس که می خواهد مجتهد شود به خراسان برود، چون علم از حوزه علمیه نجف اشرف به سرزمین خراسان کوچ کرده است. زمان زیادی از آمدن حضرت آیت الله میلانی به مشهد نگذشته بود. مقصود علامه طباطبایی فیض بردن طالبان علم از وجود مبارک معظم له بود. طرح اعلم بودن آیت الله میلانی از سوی علامه طباطبایی: علامه طباطبایی ارادت خاصی به آیت الله میلانی داشت. در سالهای پس از رحلت آیت الله بروجردی، در حوزه علمیه اعلامیه ای درباره اعلم بودن حضرت آیت الله میلانی پخش شد. نویسندگان آن اعلامیه مهم حضرت علامه طباطبایی بود. ایشان در دوران آشفتگی حوزه علمیه قم چنین متنی را نوشتند و مهر کردند..... علامه طباطبایی هر وقت که آیت الله میلانی وارد مجلس می شدند، تمام قامت بلند می شد. تواضع ایشان تواضع مخصوصی بود که کمتر در شیوه آقایان علما دیده ایم. بر همه ما مسلم شده بود که علامه از اردتمندان واقعی معظم له است و در همه جا از مرجعیت و اعلمیت حضرت آیت الله میلانی دفاع می کند.» (۱۷)

ث. محمد افتخارزاده: «نظر علامه طباطبایی درباره اعلم بودن حضرت آیت الله میلانی نظر مشهوری است و ایشان تا آخر عمر مبارکشان بر نظرشان باقی ماندند و آقای میلانی را تنها نگذاشتند. بر اساس همان نظر حضرت علامه طباطبایی بود که فضلی قم تمایل داشتند که آیت الله میلانی از مشهد به قم هجرت کنند. این تمایل که

حتی به دعوت از آیت الله العظمی میلانی انجامید پس از رحلت آقاحسین بروجردی مطرح شد. ... پس از رحلت آیت الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی نجفی مراجع ثلاثه قم شناخته شدند. آیت الله خمینی در رده آنان که رده اول بود، جای نگرفته بود. ایشان یک درجه پائین تر بود که همان رده مرحوم آیت الله محقق داماد است. وقتی آقای محقق داماد فوت کرد، آقای خمینی که پائین تر از ایشان بود بالا آمد، اما در رده مراجع ثلاثه قم نبود. در واقع ایشان از رهگذر اطلاعیه های صادره در همان وقایع سیاسی مطرح شده بود. در آن ایام که فضلالی حوزه علمیه قم به مشهد آمدند، همه و همه معتقد بودند که آقای میلانی بر همه این آقایان ارجح است. همان فضلالی قم بودند که قصد استقرار حضرت آیت الله العظمی میلانی در حوزه علمیه قم را دنبال کرده بودند. گفتنی است که بیشترین فضلالی یادشده شاگردان علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) به شمار می آمدند که پس از آیت الله بروجردی همواره آیت الله میلانی را مرجع اعلم شیعه معرفی می کردند. شاید بتوان گفت که تنها مروج مرجعیت مطلق حضرت آیت الله آقا سیدهادی میلانی علامه طباطبایی بودند.» (۱۸)

بررسی:

الف. آقای طباطبایی در فقه و اصول شاگرد محمدحسن غروی اصفهانی و نائینی بوده است، و خود نیز در دهه بیست علاوه بر فلسفه و تفسیر فقه و اصول هم تدریس می کرده است. ایشان پس از درگذشت آقای بروجردی آقای سیدمحمدهادی میلانی (۱۳۵۴-۱۲۷۴) را اعلم و متعین می دانست، و سپس آقا سید عبدالهادی شیرازی (۱۲۶۶-۱۳۴۱). بنابراین ایشان تا سال ۱۳۵۴ از مرجعیت آقای میلانی حمایت می کرده است. آقای میلانی افضل و ادق شاگردان غروی اصفهانی در تقریر مبانی استادش بوده است. طباطبایی و میلانی در درس غروی اصفهانی هم درس بودند. بعد از وفات آقا سیدمحمدحسن حکیم (متوفی ۱۲ خرداد ۱۳۴۹) بار دیگر آقای طباطبایی بر اعلمیت و تعیین آقای میلانی بر مرجعیت پافشاری کرد. در بین مروجین اعلمیت و تعیین مرجعیت آقای میلانی شاخص ترین فرد آقای طباطبایی بود.

ب. شهادت آقای طباطبایی بر اعلمیت و تعیین آقای میلانی بر مرجعیت در حالی که آقای میلانی در مشهد مستقر بود، به معنی این بود که آقای طباطبایی هیچیک از مراجع حاضر در قم یعنی آقایان گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی و خصوصا آقای خمینی علیرغم فعالیت‌های پرشور سیاسی‌اش چه در قم و چه بعدا در تبعید به ترکیه و نجف اعلم و متعین در مرجعیت نمی‌داند. بعد از درگذشت آقای حکیم نیز ایشان هیچیک از مراجع قم و نجف را بر آقای میلانی ترجیح نداد، یعنی بار دیگر هیچ تمایلی بر رجحان آقای خمینی از ایشان مشاهده نشد. این عدم تمایل بیشک از چشم آقای خمینی دور نمانده است.

بحث سوم. قرابت با آقای شریعتمداری



درباره روابط گرم آقایان طباطبایی و شریعتمداری در گفتارهای قبلی بحث شد. با توجه به حساسیت منفی زائدالوصف آقای خمینی نسبت به آقای شریعتمداری، روابط حسنه آقایان شریعتمداری و طباطبایی یکی از مؤلفه‌های نگاه منفی آقای خمینی به آقای طباطبایی بوده است. دو مدرک تازه در این زمینه ارائه می‌شود:

الف. روایت گرمی از اختلافات آقایان خمینی و شریعتمداری و موضع آقای طباطبایی: «یک هفته قبل از تبعید امام ... خدمت امام حضور داشتیم. در آن جلسه مرحوم [سیدمحمدرضا] سعیدی [۱۳۴۹-۱۳۰۸] به امام عرض کرد که ما و آقایان به این خاطر خدمت شما رسیده ایم تا قضایای اختلاف درباره دارالتبلیغ روشن شود... امام کاغذی را آورده و فرودند که آقای طباطبایی پیشنهادهایی برای حل اختلاف مرقوم فرموده اند و بعد نامه را خواندند. این نامه را آقای علامه طباطبایی جهت وساطت میان امام و آقای شریعتمداری نوشته بودند. (۱۹) ... با

اینکه امام در باطن به آقای شریعتمداری عنایت نداشت ... اعتقاد امام بر این بود که آقای شریعتمداری به خاطر بی توجهی، با راه اندازی دارالتبلیغ عملاً مانع مبارزات می شود و چنین کاری در این مقطع زمانی از توجه حوزه به بیرون از مرزهای خود جلوگیری می کند... آقا مصطفی مکرر با من درباره این موضوع با من صحبت می کرد و می فرمود به اعتقاد ما و امام در قضیه دارالتبلیغ ساواک دخالت دارد و به آقای شریعتمداری فشار می آورد، ولی او متوجه نیست.» (۲۰)

بررسی: اولاً آقای خمینی به فعالیتهای آقای شریعتمداری خصوصاً دارالتبلیغ کاملاً بدبین بود. ثانیاً آقای طباطبایی در نامه به آقای میلانی کوشید بین این دو فقیه را آشتی دهد. در اظهار نظر ایشان که در گفتارهای قبلی به گوشه هایی از آن اشاره شد، آقای طباطبایی متمایل به آقای شریعتمداری است و حساسیتهای آقای خمینی را نزدیک به خصلتهای شخصی دانسته است.

ب. رسول جعفریان (متولد ۱۳۴۳) محقق تاریخ معاصر به نکات مهمی اقرار کرده است: «روابط علامه طباطبایی با امام [خمینی] در این اواخر تیره بوده و این مسئله دست کم بخشی از آن مربوط به آقای [سید کاظم] شریعتمداری است که از روز نخست حامی آقای طباطبایی بوده است.» پاورقی: «علامه طباطبایی که افکار و اندیشه‌ها و شاگردانش غالباً در مسیر انقلاب بودند و به آن پیوستند و حتی داماد وی مرحوم [علی] قدوسی نخستین (۲۱) دادستان انقلاب بود، خود میانه ای با انقلاب نداشت. پس از بازگشت امام یک بار ایشان همراه با آقای آیت الله آملی لاریجانی به دیدار امام برده شدند که امام در آن محفل توجهی به ایشان نکرد. (به نقل از آیت الله سیدمصطفی محقق داماد به بنده)» (۲۲)

همو در ادامه نوشته است: «زمانی که انقلاب شد تنها کانال ارتباطی او [طباطبایی] با انقلاب آقای [مرتضی] مطهری بود، زیرا وی از پیش در جرگه انقلابیون نبود، به علاوه با آیت الله شریعتمداری نزدیک بود. ... بیم آن می رود که تصویر چندان مناسبی از ایشان در ذهن امام از ایشان وجود نداشته است، هرچند گفته شده که آقای مطهری در این باره تلاش کرد. تا زمانی هم که ایشان زنده بود و به رغم آنکه دامادش مرحوم قدوسی دادستان

[انقلاب] بود خبر روشنی از مواضع ایشان نسبت به انقلاب در دست نیست. گویا تقدیر این بود که یکی از بزرگترین ایدئولوگهای انقلاب، در دو سالی که در انقلاب زنده بود، ارتباطی با آن نداشته باشد. با این حال این مسئله نباید ما را از این نکته غافل مند که آموزه های علامه روی بسیاری از رهبران انقلاب مؤثر بوده و شاگردان وی پس از انقلاب غالباً در مناصب مهمی از فکری و سیاسی مشغول به کار شدند.» (۲۳)

بررسی: جعفریان پنداشته روابط تیره طباطبایی خمینی معلول نگاه منفی آقای خمینی به آقای شریعتمداری و حمایت‌های شریعتمداری از طباطبایی بوده است. در حد اطلاع من آقای خمینی از دهه بیست نظر مساعدی به آقای طباطبایی نداشت که از تعطیل دروس فلسفه اش تحت الشعاع تدریس فلسفی طباطبایی شروع شد. بیشک از اواخر دهه سی قضیه آقای شریعتمداری و دارالتبلیغ هم مزید بر علت شد. در هر حال می توان گفت آقای طباطبایی بعد از درگذشت آقای میلانی در سال ۱۳۵۴ آقای شریعتمداری را ارجح می دانسته است، و بعد از پیروزی انقلاب هم در نظر نامساعد ایشان به آقای خمینی تغییری ایجاد نشده است.

خاتمه. این بحث را با روایت محمدعلی گرامی از مصطفی خمینی به پایان می برم: «آقای خمینی را بعد از آن عاشورا [۱۳۸۳ق، ۱۳ خرداد ۱۳۴۳] گرفتند، عاشورا سخنرانی ایشان بود و فردا شب دوازدهم [محرم] ایشان را گرفتند. ما خدمت ایشان در خیابان آذر کوچه حکیم که روضه بود، رفتیم. خدا رحمت کند حاج آقا مصطفی [خمینی] به من می گفت که آقام عقیده اش این است که آدم باید خودش شاه شود. در خاطرات من هم این هست. منظورش این بود که تا حکومت را نگیریم، کار درست نمی شود [آن زمان آقای مصطفی تعبیر کلمه شاه را کرد] (۲۴) آنچه در خاطرات گرامی آمده این است: «مرحوم آقا مصطفی به من گفت که در قضیه فیضیه عقیده پدرم این بود که که آن روز آنجا نیاز به امیری داشت تا فرمان بدهد که مهاجمان را بزنند و آن وقت اوضاع آرام می شد.» (۲۵) به نظر می رسد گرامی در خاطراتش هم از واژه شاه استفاده کرده بود، اما ویراستار آن را به صورت بی خطر فوق درآورده بود.

بررسی: آقای خمینی در سال ۱۳۲۳ چنین نوشته بود: «هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ماست.» (۲۶) بیست سال بعد (سال ۱۳۴۳) به این نتیجه می‌رسد که اتفاقاً «فقیه باید خودش شاه شود.» و پانزده سال بعد (بهمن ۱۳۵۷) بالاخره شاه می‌شود، ولایت فقیه مورد نظر ایشان فرقی با «فقیه شاهی» ندارد.

بحث چهارم. مستندات درباره حساب سه نفره کمک به مبارزان فلسطین در سال ۱۳۴۹

در کتاب «استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد» نکاتی مرتبط با مباحث این گفتارها آمده است:

اول. مرتضی مطهری: «چون از لحاظ مالی وضع در قم خوب نبود حرکت به تهران کرده و مدتی در مدرسه مروی بودم چون پدرم با مرحوم راشد در نجف همدوره بودند در تهران با راشد نزدیک شدم و ایشان هم دست مرا گرفته اکنون در دانشکده معقول و منقول دبیر پیمانی می‌باشم و به جای راشد درس می‌گویم و ماهی پانصد تومان حقوق می‌گیرم و دارای تالیفاتی هم در فلسفه می‌باشم که چند جلد آن چاپ شده و چند پیش هم جایزه سلطنتی برای بهترین کتاب برای من صادر شد (منظور کتاب به یادماندنی اصول فلسفه و روش رئالیسم است) و این منزلی که اکنون در خیابان ری کوچه دردار دارم از دولت جایزه سلطنتی رهن کرده ام. منابع از وی نقل کرده اند که بعضی وقتها از مصدق السلطنه تعریف می‌کرده است و می‌گفت مصدق آدم وطن پرستی می‌باشد.» (۲۷)

دوم. درباره جمع آوری وجه جهت سازمان الفتح: خلاصه مشخصات صاحبان حسابها: الف. شیخ مرتضی مطهری فرزند حسین شغل استاد دانشکده الهیات از روحانیون افراطی و طرفدار نهضت به اصلاح آزادی (۲۸)، ب. سید ابوالفضل موسوی زنجانی فرزند محمد از وعاظ افراطی و طرفدار نهضت به اصطلاح آزادی، پ. محمدحسین علامه طباطبایی فرزند محمد از روحانیون مقیم نجف بوده و فاقد سابقه می‌باشد. (۲۹) ضمن مراقبت از شیخ مرتضی مطهری در آخرین تحقیقی که به نحو غیرمحسوس راجع به نحوه مصرف رسانیدن وجوه مورد بحث از وی به عمل آمد، یادشده اظهار داشته است که قصد دارد این پولها را در اختیار یکی از مراجع شرع ساکن ایران که

احتمال می رود آیت الله [سید کاظم] شریعتمداری باشد بگذارد تا او به هر ترتیب که می خواهد عمل کند.» (۳۰) مبلغ جمع شده چهل و پنج هزار تومان بود. (۳۱)

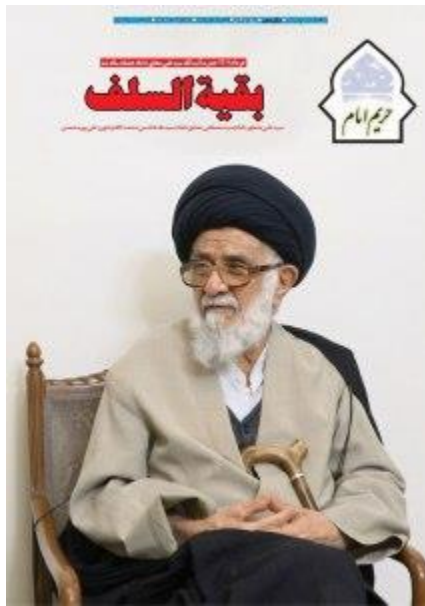
سوم. «از سازمان امنیت تلفن زدند که حساب را ببندید و هرچه پول جمع آوری شده، بیاورید به ما بدهید. مرحوم مطهری که خیلی ناراحت شده بود از دانشکده به من [فضل الله محلاتی] تلفن کرد. وقتی رفتم آنجا گفت چه بکنم. من فکری به ذهنم آمد، گفتم که این پولها را به آنها ندهید، بروید از آقای شریعتمداری یک قبضی بگیرید، بعد هم به سازمان امنیت بگوئید این پولها را که شما گفتید نفرستید ما نفرستادیم برای اینکه مصرف فقرا شود دادیم به آقای شریعتمداری که ایشان خودش به فقرای محل کمک کند. به ایشان گفتم ولی پول را به [آقای] شریعتمداری ندهید، قبضش را بگیرید. [آقای] شریعتمداری هم خوب نمی توانست ندهد. بالاخره قبضها را گرفتند و دادند به ساواک و پولهایش را ما گرفتیم بردیم مکه به فلسطینیها دادیم.» (۳۲)

بررسی: مطابق نکته اول اولاً جایزه سلطنتی پنج هزار تومانی کتاب سال ۱۳۳۳ در رشته فلسفه دریافت شده و آقای طباطبایی بخشی از آن را به مرتضی مطهری محشی کتابش داده و مطهری هم با همان جایزه نقدی خانه ای را در خیابان ری رهن کرده بود. ثانیاً مطهری بر خلاف استادش آقای خمینی (۳۳)، محمد مصدق را خادم ایران می دانسته و از او تعریف می کرده است.

در نکته دوم مطهری و سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی طرفدار نهضت آزادی معرفی شده اند. هر دو از دوستان بازرگان، سحابی و طالقانی موسسان نهضت آزادی بوده اند. اما درباره آقای طباطبایی نوشته «از روحانیون مقیم نجف بوده و فاقد سابقه می باشد.» مرادش تحصیل کرده نجف بوده چرا که ایشان از سال ۱۳۲۵ مقیم قم بوده است. اینکه آقای طباطبایی در سال ۱۳۴۹ فاقد هرگونه سابقه در ساواک بوده نشان می هد که ادعای آقای جعفر سبحانی مبنی بر احضار ایشان و بازجویی بابت مقاله «ولایت و زعامت» در کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» چقدر بی اساس بوده است. (۳۴)

در نکته سوم و انتهای نکته دوم درباره کلاه گذاشتن سر ساواک از طریق گرفتن گرفتن قبض صوری از آقای شریعتمداری و انتقال پنهانی وجه جمع آوری شده از طریق مکه به مبارزان فلسطین استفاده می شود. راستی به آقای شریعتمداری راست گفته شده بود؟ اگر واقع قضیه به ایشان اطلاع داده نشده بود کار اخلاقی بود؟ آیا مطهری آقایان طباطبایی و مجتهد زنجانی را در جریان شیوه انتقال وجه قرار داده بود یا نه؟ با توجه به مشکل امنیتی بعید است اطلاع داده بود. بر فرض صحت گزارش ساواک و خاطرات محلاتی آیا کار آقای مطهری اخلاقی بود؟ پاسخ ساده نیست.

بخش دوم. باردیگر خانه روبروی مدرسه حجتیه



تاریخچه مختصر خانه روبروی مدرسه حجتیه به شرح زیر است: خانه متعلق به حسین خرمی از حوالی آذر ۱۳۳۷ تا بهار ۱۳۴۳ در اجاره ساواک قم بوده است. پس از تخلیه خانه از سوی مستاجر در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ مالک خانه خود را به ازای نود هزار تومان بدهی خمس به شکل محضری به آقای خمینی منتقل می کند. آقای طباطبایی، به همراه پسرش عبدالباقی و عروسش نجمه حائری یزدی از تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ به عنوان مستاجر در این خانه زندگی کرده اند، با مال الاجاره ماهی سیصد تومان. در تاریخ دهم اسفند ۱۳۴۵ با

فشار محمدحسن اعرابی نماینده و داماد مالک، خانه را به سرعت تخلیه می کنند. خانه بعد از اخراج آقای طباطبایی به کتابخانه تبدیل می شود. بعد از غارت کتابها توسط ساواک در پائیز سال ۱۳۴۶ خانه در اختیار طلاب متاهل قرار می گیرد. جشن ازدواج سید احمد خمینی با فاطمه طباطبایی با حضور همسر آقای خمینی خانم خدیجه ثقفی در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۴۹ در همین خانه برگزار شده است. بالاخره این خانه در سال ۱۳۵۰ به دستور آقای خمینی در مزایده به فروش می رسد و به درمانگاه قرآن و عترت ملحق می شود. در این بخش سه روایت تازه به شرح زیر نقل و بررسی می شود: روایت محمدعلی گرامی، روایت سیدحسین مدرسی، و روایت سید علی محقق داماد.

بحث چهارم. روایت محمدعلی گرامی

«حمله به بیت و کتابخانه امام: یکی از وقایع سال ۱۳۴۶ حمله به بیت حضرت امام و به غارت بردن کتابخانه امام بود. درمانگاه قرآن و عترت کنونی در خیابان حجتیه قم در گذشته منزل آقای خرم [خرمی] بود و او این منزل را به عنوان سهم امام به آقای خمینی داد و مدتی نیز در اجاره آقای طباطبایی بود. آقای طباطبایی منزل نداشت و قبلا در منزل دکتر تمدن واقع در کوچه ارک مستاجر بود. من به خاطر ترجمه تفسیر المیزان (۳۵) به آنجا رفت و آمد داشتم و پس از آن در منزل حاج آقا تقی قمی (۳۶) واقع در کوچه ممتاز سکونت داشت. آقای [مرتضی] حائری [یزدی] برای امام پیام داده بود که علامه طباطبایی منزل ندارد و با این همه خدمات خوب است این منزل را به ایشان واگذار کنید. امام فرموده بودند آقای طباطبایی پیرمرد است و پس از او به فرزندانش می رسد و آنها که روحانی نیستند. لذا واگذاری وجوه این منزل را به آنها قبول نمی کنم، و پیام دادند که به علامه بگوئید منزل را خالی کنند. پیام که به علامه رسید ایشان خیلی ناراحت شدند و فوراً به فرزندشان آقا عبدالباقی گفتند به دنبال اجاره منزل دیگر بروند. پس از رفتن علامه آن خانه مدتی کتابخانه شد. روزی ماموران حمله کردند و کتابهای [کتابخانه] امام را بردند و کتابخانه را تعطیل کردند. در میان آنها کتابهای امام نیز موجود بوده است.»

بررسی: در این روایت این نکات حائز توجه است: اول. خانه های استیجاری قبلی آقای طباطبایی در قم: منزل دکتر تمدن واقع در کوچه ارک، منزل حاج آقا تقی قمی واقع در کوچه ممتاز، و منزل آقای خمینی روبروی مدرسه حجتیه (نکته تازه). دوم. منزل روبروی مدرسه حجتیه متعلق به حسین خرمی (نه خرم) بود که در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ آنرا را به ازای نود هزار تومان بدهی خمس به شکل محضری به آقای خمینی منتقل می کند. گرامی به اینکه این خانه از سال ۱۳۳۷ تا تاریخ یادشده در اجاره ساواک قم بوده اشاره ای نکرده است.

سوم. آقای طباطبایی از تابستان ۱۳۴۴ تا ۱۰ اسفند ۱۳۴۵ در این خانه مستاجر بوده است. گرامی توضیح نداده که چرا آقای خمینی مستاجر خود را در زمستان از خانه اش اخراج کرد. طباطبایی به علت فقر نتوانسته بود مال الاجاره سه ماه را بپردازد. چون از وجوهات شرعیه استفاده نمی کرد حاضر نشده بود مال الاجاره پرداخت نشده به عنوان وجوهات شرعیه محسوب شود. علاوه بر آن آقای طباطبایی از سوی آقای خمینی به استاد دانشگاه و آخوند اوقافی متهم شده بود. دل چرکینی تعطیل دروس فلسفه ایشان به دلیل تدریس آقای طباطبایی هم بود. چهارم. آقا مرتضی حائری یزدی (پدر همسر سیدمصطفی خمینی) از ناتوانی آقای طباطبایی در پرداخت اجاره مطلع می شود. از طریق آقای پسندیده نزد آقای خمینی وساطت می کند که در مقابل خدمات فراوان علمی طباطبایی خانه به ملکیت وی درآید. نکته تازه روایت گرامی از جمله پاسخ آقای خمینی است که بعد از مرگ آقای طباطبایی خانه به فرزندان ایشان که روحانی نیستند می رسد. آیا ایشان نمی توانست با استفاده از روش سُکنای فقهی (سکونت دادن فرد در ملک به رایگان) خانه را در اختیار آقای طباطبایی قرار دهد؟ یقیناً چرا. هیچ اشکال شرعی نداشت. در کتاب دختر آقای خمینی تقاضای آقا مرتضی حائری به شکلی تحریف یافته منعکس شده است (۳۸) که مایه تاسف است.

پنجم. در مورد اینکه خانه بعد از اخراج آقای طباطبایی کتابخانه می شود در روایت بعدی بحث خواهد شد. اینکه کتابهلی شخصی آقای خمینی در زمره کتابهای مصادره شده بوده صحت دارد.

بحث پنجم. روایت سیدحسین مدرسی

گفته شده که بعد از اخراج آقای طباطبایی خانه به کتابخانه تبدیل شده است. دنباله ماجرای خانه را از زبان دکتر سید حسن مدرسی طباطبایی (ظاهراً متولد ۱۳۳۲) نویسنده کتاب «مکتب در فرایند تکامل» نقل می‌کنم: «کتابخانه امام خمینی در خیابان حجت تا آنجا که به خاطر دارم، حتی یک روز هم به عنوان کتابخانه استفاده نشد. پس از انتقال امام، اول مدرس بود که من در آنجا به درسی حاضر می‌شدم (درس کی؟ یادم نیست). به مجرد این که کتابها آورده شد، ساواک آن را مصادره کرد و محل را بست تا بعدها درمانگاه قران و عترت شد.» (۳۹)

در پرسش از دکتر مدرسی ایشان به یاد آورد که: درس مذکور به احتمال زیاد درس سطح بیع مکاسب بوده و مدرس آن هم ظاهراً مرحوم محمد فاضل لنکرانی (۱۳۹۶-۱۳۱۰) بوده است. این درس با حدود هفتاد طلبه در مسجد اعظم (صحن زیرگنبد) برگزار می‌شد، [در بهار ۱۳۴۶] برای تثبیت نام آقای خمینی دو سه هفته ای درس مذکور به این خانه منتقل شد، و دوباره به مسجد اعظم برگشت. تا کتابها به این خانه منتقل شد ساواک بلافاصله حمله کرد و کتابها را مصادره کرد. در بین این کتابها برخی نسخ خطی منحصر به فرد آقای خمینی هم بوده است. (پایان نقل قول)

بررسی: الف. از زمان تخلیه خانه در نیمه اول اسفند ۱۳۴۵ تا پایان سال تحصیلی ۱۳۴۶-۱۳۴۵ خانه مذکور تبدیل به مدرسه علمیه می‌شود، به این معنی که شاگردان آقای خمینی که در آن زمان مدرسان سطح عالی حوزه علمیه بوده اند دروس خود را در این مدرسه برگزار می‌کنند تا نام استاد تبعیدی در اذهان زنده بماند. دکتر مدرسی به یک درس اشاره کرده است. احتمال برگزاری دروس دیگر در این فاصله حدوداً چهار ماهه (اسفند ۱۳۴۵ تا خرداد ۱۳۴۶) منتفی نیست.

ب. با تعطیل تابستانه حوزه علمیه قم، پیروان آقای خمینی قاعدتا با نظر مساعد ایشان تصمیم می گیرند خانه را تبدیل به کتابخانه کنند، کتابخانه ولی عصر متعلق به مرجع تبعیدی. کتابهای شخصی ایشان از منزلشان به تدریج به این خانه منتقل می شود. کتابهای دیگری هم آن اضافه می شود. با همکاری طلاب علاقه مند به آقای خمینی کتابها تفکیک موضوعی و شماره گذاری و قفسه بندی می شود. زمانی که قرار بوده کتابخانه طی مراسمی رسماً افتتاح شود ساواک شبانه به کتابخانه ریخته و کتابها را به غارت می برد. در صورت جلسه تعداد ۲۱۸۵ جلد از این کتابخانه در تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۴۶ صادره شده است. (۴۰) نکته تازه روایت دکتر مدرسی یکی تبدیل خانه به مدرسه حداقل به مدت چهار ماه و مصادره کتابهای کتابخانه قبل از افتتاح است. یعنی اگرچه اراده تبدیل آن به کتابخانه بوده، اما این کتابخانه هرگز امکان فعالیت نیافته است، حتی برای یک روز.

ج. البته بعد از مصادره کتابها در خانه بسته نشد و از پائیز ۱۳۴۶ تا الحاق آن به درمانگاه قرآن و عترت در سال ۱۳۵۰ خانه زیر نظر احمد خمینی در اختیار طلاب متأهل قرار گرفته و مجلس جشن عروسی خود او هم در همین خانه برگزار شده است.

بحث ششم. روایت سید علی محقق داماد

این بحث سه قسمت دارد: روایت سیدعلی محقق داماد، مروری بر صحیفه امام و خاطرات بستگان آقای خمینی درباره خانه، و مقایسه روایت محقق داماد با مدارک دیگر.

الف. آقای سید علی محقق داماد در مصاحبه ای که اخیراً از ایشان منتشر شده اطلاعات تازه ای از خانه روبروی مدرسه حجتیه داده است: «روزی مرحوم آیت الله [محمد] صدوقی بزرگ شهید محراب به قم آمده بود. هر وقت به قم می آمد مرحوم [شیخ احمد] غروی [سبط الشیخ] پسر خاله ما ایشان را دعوت می کرد. یک روز که ایشان را به صرف ناهار به منزل دعوت کرد، به مناسبت دعوتشان مرحوم والد [آقا سید محمد داماد] و آقا دائی [آقا شیخ مرتضی حائری یزدی] و من و اخوی ام آقا مصطفی هم دعوت شدیم. مرحوم آیت الله صدوقی دیرتر آمد.

وقتی رسید خواست عذرخواهی کند و توضیح داد که مشغول امور سند خانه ای بوده است. همان خانه ای که امروز درمانگاه قرآن و عترت شده است، در آن زمان ساختمان ساواک بود. آیت الله صدوقی آن را خرید و سندش را به نام زد. یک مرتبه فیل من یاد هندوستان کرد و گفتم: آقای صدوقی، می خواهید این ساختمان را چکار کنید؟ گفتم: می خواهم اینجا مدرسه ای بسازم تا طلبه هایی که از یزد می آیند جایی داشته باشند. گفتم: آن را چند خریدید؟ گفتم: هفتصد هزار تومان! گفتم: آقای صدوقی انشاءالله مبارک باشد. اما طلبه هایی که از یزد می آیند و حجره می خواهند بالاخره در این مدارس مختلف قم جایی برای سکونت پیدا می کنند. با وجود مرحوم والد و مرحوم آقا دائی ام شرحی در این باره شروع کردم و گفتم الان چیزی که مورد نیاز طلبه هاست، خانه است. شما این امکان را دارید. این خانه را بفروشید و به جایش یک زمین بزرگ تری در خارج از شهر خریداری کنید و آنجا را برای طلبه ها خانه سازی کنید.... صحبت هایم در آن جلسه در حضور آن بزرگان خیلی جا افتاد و مورد استقبال قرار گرفت. همه کاملاً تصدیق کردند و مرحوم آقای غروی خودش متولی مدرسه فیضیه بود. این صحبتها مربوط به قبل از انقلاب است. هم مرحوم آقای غروی و هم مرحوم والد و هم مرحوم آقا دائی تصدیق کردند و همان وقت تصمیم گرفتند این ایده را عملی کنند. آیت الله صدوقی آن ساختمان را هفتصد هزار تومان فروخت و کل زمین بنیاد صدوق را هشت هزار تومان خرید. نقشه آنجا را هم مهندس بازرگان داد و آنها هم سراغ حجره سازی رفتند و آن چیزی نشد که توقع داشتیم.» (۴۱)

آقا سید علی محقق داماد (متولد ۱۳۲۱) فرزند سوم و پسر ارشد آقا سید محمد محقق داماد (۱۳۴۷-۱۲۸۵) و از مدرسان شناخته شده خارج حوزه علمیه قم است. من نیز مدت بسیار کوتاهی در درس ایشان حضور داشته ام. این مصاحبه خواندنی است. شیخ احمد غروی تویسرکانی (سبط الشیخ) (۱۳۶۱-۱۲۹۰) تا سال ۱۳۵۰ متولی مدرسه فیضیه بوده است. (۴۲) وی از طرف آقای گلپایگانی به این سمت منصوب شده بود. (۴۳) وی تحت فشار ساواک بوده است (۴۴)

ب. مروری بر صحیفه امام و خاطرات بستگان آقای خمینی درباره خانه: اما اسنادی که درباره نقش محمد صدوقی (۱۲۸۸-۱۳۶۱) در این خانه و زمان معامله آن در دست است سه نامه از آقای خمینی به فرزندش سید احمد، یک نامه از آقای خمینی به دامادش محمدحسن اعرابی و قسمتی از کتاب خاطرات خانم فریده مصطفوی همسر اعرابی و دختر آقای خمینی است. همه را اینجا مرور می‌کنم:

نامه اول: «۳۰ فروردین ۱۳۵۰. مطلبی که باید تذکر بدهم آن است که ممکن است آقای [محمد] صدوقی یزدی بیایند قم و بخواهند کتابخانه را خریداری کنند و مدرسه بنا کنند. اگر آمدند و خواستند، آنجا را تحت اختیار ایشان درآورید که این جانب از این جهت آسوده خاطر شوم.» (۴۵)

نامه دوم: «۱۶ تیر ۱۳۵۰. احمد عزیزم. مرقوم بی‌تاریخ شما رسید. ... راجع به منزل، وکالت برای آقای [محمدحسن] اعرابی [همسر فهیمه مصطفوی دختر آقای خمینی] فرستادم. منزل را باید به قیمت عادله تقویم کنند و وجه را دریافت نمایند و قباله بدهند. در دریافت وجه، آقای اعرابی هر نحو صلاح دیدند عمل کنند؛ یعنی اگر آقای [محمد] صدوقی [یزدی] به وعده مدت کم تقاضا کردند یا چک دادند به موعده کم، مانع ندارد. در هر صورت امر با آقای اعرابی است و وجه دریافتی را باید به نجف بفرستند. این کاغذ را به آقای اعرابی نشان دهید که عمل کنند.» (۴۶)

نامه سوم: «۱۰ آبان ۱۳۵۰. آقای احمد - ایده الله تعالی - مرقوم شما و آقای اعرابی واصل شد. راجع به منزل، اگر به این قیمت آقای [محمد] صدوقی [یزدی] حاضر هستند مقدم هستند، و آلا فروش برود. ضمناً آقای [شیخ مهدی] حائری تهرانی هم نوشته‌اند برای مدرسه حقانی؛ اگر به این قیمت آنها هم می‌خرند و برای آقای [محمدحسن] اعرابی [داماد آقای خمینی] اشکالی ندارد به آنها بدهند. در هر صورت عمده آقای صدوقی است، به ایشان اطلاع داده شود؛ اگر می‌خرند و همان طور که آن مشتری پول می‌دهد می‌دهند، به ایشان بدهند و آلا هر طور می‌خواهند عمل کنند و هر چه زودتر بهتر است.» پاورقی احمد خمینی: «با وجودی که حضرت امام شدیداً

به شهید محراب حضرت آیت الله صدوقی علاقه‌مند بودند، چون این منزل سهم امام بود، از این نظر بین شهید صدوقی و بقیه فرقی قائل نبودند و در فروش آنجا عجله داشتند.» (۴۷)

نامه چهارم: «۷ آذر ۱۳۵۰. خدمت جناب آقای [محمدحسن] اعرابی - دام عمره - مرقوم شریف مورخ ۲۹ شهر صیام [ماه رمضان] واصل شد، از مضمونش مطلع شدم، معلوم می‌شود آقایان، چه آقای [محمد] صدوقی [یزدی] و چه آقای [مهدی] [حائری] [تهرانی] به نحوی که دیگران خریداری می‌کنند، حاضر نیستند. لهذا جنابعالی، بدون معطلی منزل را به همان نحو که قولنامه داده‌اید بفروشید. برای این جانب بیش از این معطل کردن روا نیست. در هر صورت معامله را تمام کنید و وجه آن را به وسیله آقای [محمدتقی] [دیبایی] [از تجار تهران] برای آقای [نصرالله] [خلخالی] [مسئول امور مالی آقای خمینی در نجف] بفرستید؛ چون امیدی به زندگانی نیست، به اقساط نمی‌توانم بفروشم. ثانیاً مراجعه نفرمایید و معامله را تمام نمایید.» (۴۸)

«در سال ۱۳۴۳ فردی این ملک را به قیمت نود هزار تومان به آقا [خمینی] فروختند و به نام ایشان سند زدند ... از آنجا که این خانه خمس بود، آقا [خمینی] بلافاصله به [محمدحسن] اعرابی وکالتی در مورد این خانه دادند و از او خواستند تا هر طور که ممکن است این خانه را بفروشد تا سهم امام و سادات دست نخورده باقی بماند. برای خرید این خانه پسر آیت الله صدوقی و همچنین مؤسس درمانگاه قرآن و عترت پا پیش گذاشتند. اعرابی نیز با توجه به اینکه این ملک سهم امام و سادات بود نهایت سعی خود را به خرج داد تا خانه را به بالاترین قیمت معامله کرده حساب رفاقت و آشنایی را کنار بگذارد. با این کار طبیعی بود که تا برخی افراد در این میان ناراحت شده باشند اما حساسیت اعرابی نسبت به بیت المال به گونه ای بود که از تمام این ناراحتی‌ها چشم پوشی کند. بالاخره در پی مذاکرات صورت گرفته آقای سیدی که واسطه و متولی خرید درمانگاه قرآن و عترت بود و قصدش برای ساخت این درمانگاه خیریه نیک بود در مذاکرات پیش افتاده و ملک را برای خود کرد. ... و آقا نگران این مطلب بودند که اگر فوت کنند این خانه به نام ایشان می‌ماند و به ورثه می‌رسد در حالی که متعلق به ایشان نیست. به همین خاطر با تاکید به اعرابی جهت تعجیل در فروش ملک دست آخر این ملک به درمانگاه قرآن و

عترت بدل گشت. تعجیل در فروش این ملک تنها به دلیل نگرانی آقا در مورد به ارث رسیدن این خانه به ورثه بود.» (۴۹)

ج. مقایسه روایت محقق داماد با مدارک دیگر:

یک. مطابق این مدارک (صحیفه امام و خاطرات دختر آقای خمینی) از اوایل سال ۵۰ آقای خمینی تصمیم به فروش خانه می گیرد. مشتری‌های خانه محمد صدوقی یزدی برای مدرسه علمیه، مهدی حائری تهرانی برای مدرسه حقانی و نماینده درمانگاه قرآن و عترت برای الحاق به درمانگاه هستند. آقای خمینی وکالت فروش خانه را به محمدحسن اعرابی دامادش داده است. اولویت با صدوقی بوده است، اما در مزایده درمانگاه قرآن و عترت پیروز می شود. در پاورقی آمده که خانه سهم امام است و در نامه آخر آقای خمینی که آن زمان شصت و نه ساله است نوشته چون امیدی به زندگانی نیست به اقساط نمی فروشد و سریعاً فروخته شود و بهایش برای مسئول دفتر مالیش در نجف ارسال شود. بالاخره خانه در اواخر پائیز ۱۳۵۰ به فروش رفته است. این وقایع دقیقاً پنج سال بعد از اخراج آقای طباطبایی از خانه اتفاق افتاده است. (۵۰)

دو. بنابراین اولاً زمان فروش خانه سال ۱۳۵۰ است. ثانیاً محمد صدوقی (نه فرزندش، بلکه خودش) یکی از مشتری‌های این خانه برای تبدیل آن به مدرسه طلاب یزدی مقیم حوزه علمیه قم بوده است، اما معامله اش نمی شود و نماینده درمانگاه قرآن و عترت در مزایده از صدوقی جلو می افتد. یعنی صدوقی هرگز این خانه را نمی خرد. در مصاحبه سید علی محقق داماد این که خانه دفتر ساواک بوده مورد تصدیق قرار گرفته است، اما به این نکات اشاره ای نشده است: مالک آن حاج حسین خرمی بعد از اتمام اجاره آن توسط ساواک آن را به ازای نود هزار تومان بدهی خمس به آقای خمینی منتقل می کند، آقای طباطبایی نخستین مستاجر آقای خمینی در این خانه به مدت بیست ماه بوده و بعد از اخراج آقای طباطبایی از خانه توسط اعرابی در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۴۵ خانه به دستور آقای خمینی به کتابخانه تبدیل می شود. اما ساواک تحمل نکرده آن را در آذر ۱۳۴۶ قبل از افتتاح غارت کرده کتابها را به یغما می برد. به گزارش احمد خمینی خانه در اختیار طلاب متاهل قرار می گیرد. بنا بر

نوشته خانم فاطمه طباطبایی مجلس جشن ازدواج ایشان با سید احمد خمینی با حضور خانم خدیجه ثقفی در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۴۹ در همین «خانه روبروی مدرسه حجتیه» برگزار شده است. (۵۱) آقای خمینی از استفاده شخصی پسرش از این خانه راضی نبوده و سریعاً تصمیم به فروش آن می‌گیرد. هیچیک از این نکات در مصاحبه محقق داماد نیامده است.

سه. اینکه خانه زمانی دفتر ساواک بوده در مصاحبه به درستی ذکر شده است. دو نکته نادرست آن عبارتند از: حضور آقای سید محمد داماد در این جلسه و خریداری شدن اولیه خانه توسط مرحوم صدوقی. آقا سیدمحمد محقق داماد در بهمن ۱۳۴۷ سه سال قبل از معامله این خانه از دنیا رفته بود. دکتر سیدمصطفی محقق داماد که شخصاً در این جلسه حضور داشته تصدیق کرد که جلسه بعد از درگذشت پدرش منعقد شده بود. به نظر می‌رسد صدوقی در جلسه مذکور قصد خرید خانه به هفتصد هزار تومان را داشته نه بیشتر. به عبارت دیگر خرید خانه و سپس تغییر رای بعد از این جلسه و فروش آن به همان قیمت نادرست به نظر می‌رسد. در اسناد ساواک حتی یک کلمه درباره اینکه صدوقی خانه را خریده یا فروخته به چشم نمی‌خورد. (۵۲) در عوض سندی درباره خرید زمین و بهای آن بنیاد صدوق مورخ ۵-۶ تیر ۱۳۵۲ آمده است. (۵۳) بسیار بعید است که چنین مسئله مهمی از چشم خبرچینان ساواک مخفی مانده باشد.

چهار. اگر مبلغ هفتصد هزار تومان بهای خانه در گزارش مذکور صحت داشته باشد، قطعاً خانه در مزایده توسط نماینده متولی درمانگاه قرآن و عترت بیش از این مبلغ خریداری شده است، و عدم خریداری خانه توسط محمد صدوقی هم شکست در مزایده بوده نه توصیه سیدعلی محقق داماد برای خریداری زمین برای خانه سازی طلاب. در این صورت خانه ای که به ازای نود هزار تومان در خرداد ۱۳۴۳ به آقای خمینی منتقل شده، در آذر ۱۳۵۰ بیش از هفتصد هزار تومان فروخته شده است، یعنی هشت برابر در طول هفت سال. واضح است که قیمت واقعی خانه در سال ۱۳۴۳ بسیار بیشتر از نود هزار تومان بوده است و مالک برای رهایی از بدنامی ناشی از اجاره

هفت ساله به ساواک خانه را بسیار ارزان تر از قیمت واقعی به عنوان بدهی خمس به آقای خمینی که پیروزمندانه از زندان آزاد شده بود به شکل محضری منتقل کرد.

پنج. محقق داماد گفته «نقشه بنیاد صدوق را هم مهندس بازرگان داد.» مهندس مهدی بازرگان مهندس ترمودینامیک بوده است، و بسیار بعید است که در کار نقشه کشی آن هم در چنین مقیاس بزرگی بوده باشد. اما پسرش مهندس عبدالعلی بازرگان (متولد ۱۳۲۲) کارشناسی ارشد معماری از دانشگاه ملی ممکن است و از جمله متخصصان مجرب طراحی اماکن مذهبی بوده است. با مهندس عبدالعلی بازرگان تماس گرفتم و از او پرسیدم که آیا ایشان یا پدرشان نقشه بنیاد صدوق در قم را کشیده است؟ پاسخ ایشان: نه من نه پدرم هیچیک در طراحی بنیاد صدوق در قم هیچ نقشی نداشته ایم. من و پدرم قبل از انقلاب در یزد خدمت مرحوم صدوقی رسیدیم و ایشان احترام کردند. زمانی مرحوم آیت الله گلپایگانی بنا داشتند در قم در محل کنونی مسجد امام حسن عسکری (سه راه بازار) مسجد بسیار بزرگی بنا کنند. من برای این امر به قم رفتم با ایشان هم دیدار کردم. نقشه ای برای یک مرکز اسلامی جامع شامل مسجد طراحی کردم و برای آنها فرستادم که خبری نشد و ظاهراً نپسندیده بودند. این تنها همکاری من با مراکز قم بود. پس از انقلاب هم مرحوم صدوقی دو نامه تند انتقادی علیه پدر منتشر کرد. (پایان نقل قول)

بنابراین نقل محقق داماد درباره طراحی بنیاد صدوق توسط مهندس بازرگان نادرست است. اشاره مهندس عبدالعلی بازرگان نامه های انتقادی محمد صدوقی علیه پدرش به نامه های مورخ ۲۸ مهر و ۱۱ آبان ۱۳۶۰ است که در روزنامه جمهوری اسلامی همان زمان منتشر شد، اما روزنامه مذکور پاسخهای مهندس مهدی بازرگان به این دو نامه را هرگز منتشر نکرد. مجموعه این نامه ها و پاسخهای آنها، نامه دیگری در همین باره و نیز اعتراض مهندس بازرگان به روزنامه جمهوری اسلامی در جزوه ای با عنوان مکاتبات مهندس بازرگان و آیت الله صدوقی به انضمام نامه موکلی به وکیل و جوابیه آن توسط نهضت آزادی ایران در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۶۰ منتشر شد و در پایگاه اطلاع رسانی نهضت آزادی قابل دسترسی است. (۵۴) این جزوه جزئی از تاریخ معاصر ایران است و برای

درک فضای فکری سیاسی آن دوران بسیار مفید است. تاریخ نامه های رد و بدل شده بین صدوقی و بازرگان ماه آخر حیات آقای طباطبایی است و برای درک عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» ضروری است. علاقه مندان را به خواندن این مکاتبات دعوت می کنم.

بخش سوم. روابط طباطبایی و بازرگان



این بخش شامل چهار بحث به شرح زیر است: طباطبایی، بازرگان و خمینی؛ حضور بازرگان در مذاکرات طباطبایی کربن؛ ملاقات با آقای خمینی در منزل آقای طباطبایی؛ و ملاقات طباطبایی با بازرگان در زندان. همکاری در طراحی و انتشار کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» به علت اهمیت در بخش بعدی مستقلاً بحث خواهد شد.

بحث هفتم. طباطبایی، بازرگان و خمینی

این بحث مقدماتی شامل دو قسمت است: آقای خمینی در سال ۱۳۴۱: بازرگان باید کوبیده شود! و شباهتهای طباطبایی و بازرگان.

الف. آقای خمینی در سال ۱۳۴۱: بازرگان باید کوبیده شود!

روایت محمدعلی گرامی: «یک وقتی من در یکی از روزنامه‌ها خواندم که آقای مهندس [مهدی] بازرگان در کوی دانشگاه (پس از فوت آقای بروجردی و پیش از شروع مبارزات) [یعنی حوالی سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۰] سخنرانی کرده بود و درباره روحانیت مطالبی گفته بود که خوشایند نبود. من این خبر را و همچنین مطلبی درباره تبلیغات پیروان [احمد] کسروی برای امام نقل کردم. امام فرمودند که فعلا شما با پیروان کسروی درنیفتید، ولی مهندس [مهدی] بازرگان باید کوبیده شود. بعدها که در اوایل انقلاب مهندس بازرگان نخست وزیر موقت شد، من یاد آن ایام افتادم. منظور امام این بود که آقای مهندس بازرگان نسبت به روحانیت کم اعتناست. واقعا هم چنین بود. آقای بازرگان نسبت به اشخاص روحانی احترام می گذاشت ولی به روحانیت به عنوان جامعه و صنف اجتماعی کم اعتنا بود. گاهی هم طنزهایی علیه آن می گفت. حتی در زمان آقای بروجردی می گفت که در منزل بیرونی رفتم و دیدم درباره حکم غسل فردی که لنگ غصبی پوشیده و لنگش را در خزینه حرکت می دهد بحثهایی می شود. دیدم با وجود نیاز مبرم جامعه به مسائل دیگر چنین بحثی مطرح است و البته ایشان بد هم نمی گفت، و این هوشیاری را داشت.» (۵۵)

بررسی: نظرات صریح مهندس مهدی بازرگان درباره روحانیت و مرجعیت را از زبان خودش در مقاله «انتظارات مردم از مراجع» در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت در بخش بعدی خواهیم شنید. اما نکته تازه این روایت دستور آقای خمینی به پیروانش است که مهندس بازرگان باید کوبیده شود. این روایت که مویداتی در مباحث بعدی دارد کلید روابط بازرگان و خمینی در مراحل بعدی است. بر فرض صحت این روایت پیشنهاد نخست وزیری دولت موقت از سر ضرورت بوده است. در آن زمان هیچکس دیگری برای این مهم وجود نداشت. ایشان در حکم انتصاب بازرگان او را به پیشنهاد شورای انقلاب به ریاست دولت موقت منصوب کرده بود. (۵۶) «ما دو دسته بودیم یک دسته‌مان از مدرسه آمده بودیم وارد شده بودیم، و یک دسته‌مان از خارج آمده بودیم و وارد شده بودیم. نه ما آن تجربه انقلابی را داشتیم و نه آنها آن روح انقلابی را، و لهذا از اول هم که ما -به حسب الزامی که من تصور

می‌کردم، - دولت موقت را قرار دادیم خطا کردیم. از اول باید یک دولتی که قاطع باشد و جوان باشد، قاطع باشد بتواند مملکت را اداره کند [قرار می‌دادیم]، نه یک دولتی که نتواند. منتها آن وقت ما نداشتیم فردی را که بتوانیم، آشنا نبودیم تا بتوانیم انتخاب کنیم. انتخاب شد و خطا شد». (۵۷) آقای خمینی بعدها اعتراف کرد که «والله قسم، من با نخست وزیر بازی بازگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم». (۵۸) ایشان در پاسخ به پرسش وزیر کشور نوشت: «نهضت به اصطلاح آزادی و افراد آن چون موجب گمراهی بسیاری از کسانی که بی اطلاع از مقاصد شوم آنان هستند می‌گردند، باید با آنها برخورد قاطعانه شود، و نباید رسمیت داشته باشند.» (۵۹)

ب. شباهتهای طباطبایی و بازگان

آقای سید محمدحسین طباطبایی متولد ۱۲۸۱ است و مهندس مهدی بازگان متولد ۱۲۸۶. هر دو اصالتاً تبریزی و ترک بوده اند. طباطبایی تحصیل کرده حوزه نجف و اهل فلسفه و علوم دینی بوده است و بازگان تحصیل کرده مهندسی ترمودینامیک در فرانسه. علیرغم حوزه متفاوت تحصیلی و علمی، هر دو حیات مؤمنانه و درد دین داشته اند، اخلاقی زیسته اند، به قرآن عنایت خاص داشته اند، تعالیم اجتماعی اسلام را مورد توجه ویژه قرار داده اند، اگرچه از تلقی خاصی از حکومت اسلامی دفاع کرده اند، هیچکدام به ولایت فقیه باور نداشته اند، هر دو به آقای شریعتمداری نزدیک تر بوده اند تا آقای خمینی، هر دو منتقد جمهوری اسلامی و مشی سیاسی و دینی آقای خمینی بوده اند، طباطبایی از ابتدا و بازگان حداقل بعد از همکاری به عنوان دولت موقت. می توان به این شباهتها افزود. هر دو اهل صداقت و یکرنگی بوده اند. و هر دو چه در رویکرد دینی چه در رویکرد سیاسی اجتماعی مستقل از آقای خمینی بوده اند. روابط دوستی این دو شخصیت بزرگ ایران معاصر حداقل به دهه سی برمی گردد. بر این رابطه دوستانه چه مستنداتی می توان ارائه کرد؟ مستنداتی که تا کنون بر همکاری این دو شخصیت یافته ام طی سه بحث عرضه می کنم.

بحث هشتم. حضور بازرگان در مذاکرات طباطبایی کربن

آقای طباطبایی در مقدمه کتاب «شیعه: مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن با علامه سیدمحمدحسین طباطبایی» (۱۳۳۹) از چهار استاد دانشگاه «که در این مصاحبه از مقام علمی‌شان استفاده کرده» تشکر کرده است: دکتر [شمس الدین] جزایری، مهندس [مهدی] بازرگان، دکتر [محمد] معین و دکتر [سیدحسین] نصر. (۶۰) یعنی بازرگان حداقل در دوره اول جلسات طباطبایی کربن حضور فعال داشته است.

بازرگان در مقاله «انتظارات مردم از مراجع» به حضور خود در این «مجلس هفتگی با صفا و فضیلتی که از محاضره جمعی از روحانیون دانشمند و علاقه‌مندان دیگر با یک استاد مستشرق فرانسوی محقق در تشیع (آقای پروفیسور کربن) تشکیل می‌شد» سخن گفته است. (۶۱) وی در همین مقاله از آقای طباطبایی با اکرام یاد کرده است: «خوشبختانه در حوزه علمیه قم در دوره مرحوم آیت الله بروجردی برای دروس غیر از فقه و فروع نیز اساتید عالیقدری (از جمله علامه محقق آقای طباطبایی) پیدا و مورد تایید واقع شدند که وجودشان فوق العاده مفید و موثر واقع گردیده است، ولی البته کافی نبود.» (۶۲) این همکاری در عالی‌ترین سطح علمی در دهه سی صورت گرفته است.

بحث نهم. ملاقات با آقای خمینی در منزل آقای طباطبایی

این بحث شامل چهار قسمت به شرح زیر است: روایت مختصر سیدحمید روحانی زیارتی، روایت مختصر حسن یوسفی اشکوری، روایت مفصل عزت الله سبحانی، و روایت شیخ علی تهرانی.

الف. مورخ مورد تایید آقای خمینی سید حمید روحانی زیارتی این‌گونه قضیه را نقل کرده است: «سران نهضت به طور دسته جمعی به قم آمدند تا به با امام ملاقات کنند لیکن امام از پذیرش آنها خودداری ورزید. آنان برای جلب موافقت امام جهت ملاقات مرحوم علامه طباطبایی را واسطه قرار دادند. لیکن آن مرحوم نیز نتوانست

موافقت امام را برای این ملاقات جلب نماید.» (۶۳) ظاهراً روحانی زیارتی در کتاب اصلیش نهضت امام خمینی به این مسئله نپرداخته است.

ب. روایت حسن یوسفی اشکوری به نقل از مهندس مهدی بازرگان: «اولین ملاقات و آشنایی من - که به اتفاق آقای دکتر [یدالله] سحابی رفته بودیم - با آیت الله خمینی در زمستان سال ۱۳۴۱ در اوان نهضت روحانیت بود.» به نقل مهندس [عزت الله] سحابی آیت الله خمینی به سختی حاضر شد با مهندس بازرگان و دکتر سحابی ملاقات کند. به ویژه که حاضر نشد در خانه خود آنها را بپذیرد. از این رو قرار ملاقات در منزل علامه طباطبایی گذاشته شد و در آنجا ملاقات انجام گرفت. (۶۴)

ج. جزئیات بیشتر از زبان مهندس عزت الله سحابی در کتاب خاطراتش: «نهضت روحانیت: نهضت روحانیت از پائیز سال ۱۳۴۱ آغاز شد. علت آن اعتراض علما به آئین نامه انجمنهای ایالتی و ولایتی بود که در این آئین نامه حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان و سوگند به کتاب آسمانی به جای سوگند به قرآن گنجانده شده بود. در رأس آنان مراجع چهارگانه یعنی آقایان گلپایگانی، نجفی مرعشی، شریعتمداری و خمینی قرار داشتند، اما آقای خمینی به لحاظ این که داغ تر بود و تندتر از سایرین بودند بیشتر مورد توجه قرار گرفتند.

شورای مرکزی نهضت [آزادی] از ورود روحانیت به صحنه سیاسی کشور استقبال کرد، ... [به نظر بازرگان] ما باید به آقایان مراجع نزدیک شویم و با آنها تماس بگیریم و به آنها نظر خود را در این رابطه که خواسته های آنها ارتجاعی است بگوییم و از آنها بخواهیم که به مسائل اساسی تر همچون در نظر گرفتن احقاق حقوق ملت و احترام بر اجرای قانون اساسی تکیه کنند. در همین رابطه قرار شد که از طریق آقای طالقانی به قم رفته و با آقایان مراجع تماس بگیرند. ملاقات با سه تن از مراجع به راحتی انجام شد ولی ملاقات با آقای خمینی با دشواری روبرو شد و ایشان در ابتدا وقت ملاقات ندادند. سرانجام خود ایشان به وسیله مرحوم علامه طباطبایی پیغام دادند که در منزل علامه طباطبایی قرار ملاقات گذاشته شود. مرحوم علامه طباطبایی هم از مهندس بازرگان و آقای طالقانی و دکتر سحابی دعوت کردند و آقای خمینی هم آمدند و پیرامون مسائل به گفتگو نشستند. البته من از جزئیات آن ملاقات

مطلع نیستم ولی بعد از پدرم شنیدم که میان آیت الله خمینی و آقای بازرگان مقداری برخورد پیش آمد. ظاهراً آقای خمینی به آقای بازرگان گفته بودند که به من نقشه ندهید من خودم بدم. به جز آن، اختلاف دیگر بر سر آن بوده که آقای بازرگان بر روی مقابله با استبداد تکیه داشتند ولی آقای خمینی بیشتر بر روی اعمال غیراسلامی و خلاف شرع حکومت و لزوم مبارزه با آن تکیه می کردند. به هر صورت آن جلسه خیلی هم تفاهم آمیز نبود.» (۶۵)

۵. شیخ علی تهرانی: «در همان ایام من می خواستم به مناسبت عید غدیر به ملاقات آقای خمینی در قم بروم که آقای میلانی از من خواست دو تا پیغام به آقای خمینی برسانم؛ اول این که به ایشان بگویم شما سلسله جنبان انقلاب هستید و این سکوت شما در برابر رژیم به صلاح نیست. دوم این که چرا به مهندس بازرگان و دوستان همفکرش، اجازه ملاقات خصوصی ندادید؟ شما باید به اینها فرصت بدهید و با آنها مشورت کنید و در جهت مقاصد سیاسی خودتان از آنان بهره ببرید. من از مشهد به دیدن آقای خمینی در قم رفتم.... ایشان در جواب پیغام اول، گفت حسن علی منصور، نخست وزیر وقت، وعدههایی برای اصلاح امور به من داده است و من الان نمی دانم قضیه چیست؟ اما احتمال می دهم که می خواهند اصلاحاتی را به دربار تحمیل کنند. لذا فعلاً سکوت را ترجیح داده ام. در خصوص پیغام دوم هم گفت: روحانی و مرجعی که می خواهد رهبری مردم را بر عهده بگیرد، باید مانند آسمان بر همه احاطه داشته باشد. من اگر به این گروه، علیرغم این که آنها را مردم شرافتمندی می دانم، یک وقت اختصاصی برای ملاقات می دادم، باعث می شد که تنها نیروی مرا این گروه تشکیل بدهد؛ درحالی که همه مردم ایران جزء نیروهای من هستند.... به آقای میلانی بگو که شما نباید وابسته به گروه خاصی باشی! بلکه همه گروهها باید زیر چتر حمایت شما قرار بگیرند.» (۶۶)

بررسی:

الف. روایت روحانی زیارتی بر صورت نگرفتن این دیدار خلاف واقع است.

ب. ملاقات شیخ علی تهرانی با استادش آقای خمینی بعد از آزادی ایشان از زندان صورت گرفته است. آقای خمینی ۱۵ فروردین ۱۳۴۳ از زندان آزاد شده است. عید غدیر آن سال ۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۳ بوده است. بنابراین شیخ علی تهرانی باید در چنین تاریخی از مشهد به قم رفته و حامل پیغام‌های آقای میلانی برای آقای خمینی بوده باشد. پیغام اول آقای میلانی خارج از موضوع این گفتارهاست. مفاد پیغام دوم اعتراض آقای میلانی به آقای خمینی مبنی بر عدم ملاقات خصوصی آقای خمینی با سران نهضت آزادی در زمستان ۱۳۴۱ است. توصیه آقای میلانی مشورت آقای خمینی با سران نهضت و استفاده از نیروی آنها در راه نهضت است. ظاهراً آقای میلانی از ملاقات خصوصی آقای خمینی با سران نهضت در خانه آقای طباطبایی بی اطلاع بوده است. آقای خمینی هم در پاسخش به ایشان به وقوع این ملاقات اشاره نمی‌کند، چرا که مایل بوده این ملاقات محرمانه بماند و پخش نشود، خصوصاً اینکه آتش هم با بازرگان به یک جوی نرفت و جلسه با اوقات تلخی به پایان رسیده بود. توجیه آقای خمینی این بوده که اگر علناً به سران نهضت وقت ملاقات می‌داد باعث وابستگی به این گروه می‌شد و رهبر مردم نمی‌تواند متعلق به گروه خاصی باشد. به نظر می‌رسد این علت واقعی نبوده باشد.

پ. چرا ملاقات سران نهضت با آقایان گلپایگانی، شریعتمداری و مرعشی نجفی به راحتی صورت گرفت اما ملاقات با آقای خمینی با سختی انجام شد؟ دلایل مختلفی می‌تواند داشته باشد، از جمله بدبینی مفرط آقای خمینی نسبت به بازرگان و نهضت آزادی برخاسته از مصدق بودن ایشان و توهم عدم مسلمانی مصدق از سوی آقای خمینی، انتقادات برحق بازرگان به روحانیت، روشنفکری بازرگان و نگاه آقای خمینی به وی و نهضت به چشم رقیب.

ت. منبع اصلی این ملاقات تاریخی روایت کاملاً موثق مهندس عزت‌الله سبحانی به نقل از پدرش دکتر یدالله سبحانی است. سبحانی پدر در جلسه حضور داشته و سبحانی پسر از پدرش شنیده است. موضع نهضت در ملاقات زمستان ۱۳۴۱ در تمرکز بر احقاق حقوق ملت، احترام بر اجرای قانون اساسی و نقد استبداد موضعی مترقی است،

در حالی که موضع علما در آن زمان مبنی بر جسته کردن تلقی ظاهرا شرعی مخالفت با حق انتخاب شدن و انتخاب کردن زنان کاملا ارتجاعی بوده است.

ث. چرا آقای خمینی نمی پذیرد که با سران نهضت در خانه خود همانند دیگر مراجع ملاقات کند و بعد ملاقات در خانه آقای طباطبایی را به سران نهضت پیشنهاد می کند؟ آقای طباطبایی چه موضوعیتی در این زمینه داشته است؟ به نظر می رسد آقای خمینی از قرابت فکری آقای طباطبایی و مهندس بازرگان مطلع بوده است و با عدم این ملاقات در خانه خود نوعی اعلام برائت از مواضع بازرگان و نهضت کرده است.

ج. اولاً برخورد آقای خمینی با رویکرد مشفقانه مهندس بازرگان که «به من نقشه ندهید، خودم بدم» استبداد به رای بوده است. او برعکس باید از این مشورت ناصحانه استقبال می کرد. ثانیاً تمرکز آقای خمینی بر «اعمال غیراسلامی و خلاف شرع حکومت و لزوم مبارزه با آن» در مقابل تمرکز مهندس بازرگان بر «مبارزه با استبداد» مواجهه دو رویکرد متفاوت در آن دوران میان مسلمانان فعال است. آن که سالهای بعد به نام جمهوری اسلامی تاسیس می شود رویکرد ارتجاعی اول است نه رویکرد مترقی دوم.

د. جالب اینجاست که حتی آقای طباطبایی هم تنها اعلامیه جمعی سیاسی در تمام عمر خود را در تاریخ اسفند ۱۳۴۱ در اعتراض به حق رأی زنان در انتخابات با عنوان نظریه مراجع تقلید و آیات عظام حوزه علمیه قم راجع به تصویب نامه مخالف قانون دولت امضا کرده است. اعلامیه به انشای آقای خمینی و نه امضا از علمای تراز اول حوزه علمیه قم در آن زمان. (۶۷) آیا اعلامیه بعد از این ملاقات صادر شده است؟ در این صورت سران روحانی تذکرات مهندس بازرگان و نهضت را نادیده گرفتند.

بحث دهم. ملاقات طباطبایی با بازرگان در زندان

آقایان غلامرضا امامی و حسن یوسفی اشکوری مستقیماً از مهندس عزت الله سحابی شنیده اند که در اوایل دهه چهل زمانی که نهضتی ها در زندان بودند مرحوم علامه طباطبایی گاهی به دیدارشان از جمله مهندس

بازرگان می آمده است. سحابی دیده است که گاه اشک در چشمان علامه طباطبایی می نشست است. من هنوز سند مکتوبی برای امر نیافته ام. در کتاب دو جلدی مهندس عزت الله سحابی «نیم قرن خاطره و تجربه»، هم در این زمنه چیزی نقل نشده است. آنچه این ملاقات را محتمل تر می کند هم‌بند بودن برادرزاده آقای طباطبایی با بازرگان است. دستگیری وی در خاطرات زندان بازرگان آمده است: «۱۳۴۴/۳/۱ عصر آقای محمدصادق قاضی طباطبایی که ۱۲ اسفند ۱۳۴۳ به جرم نشر و پخش انتقام در خیابان دستگیر شده بود از قزل قلعه منتقل کردند. وی جوانی سی ساله پسرعموی آقای سیدمحمدحسین طباطبایی دارای سوابق علاقه مندی و فعالیت مذهبی سیاسی است. (۶۸)

موضوع را با مهندس محمد توسلی دبیرکل نهضت آزادی ایران در میان گذاشتم و ایشان قضیه را به آقای اکبر بدیع‌زادگان مدیر بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان محول کرد. پاسخ آقای بدیع‌زادگان: «باید توجه داشت که مسلماً گفته زنده یاد مهندس عزت الله سحابی درست است و ایشان چیزی خلاف نمی گوید. من فکر می کنم زنده یاد مهندس بازرگان که نامه‌های ملاقات کنندگان خود در زندان را به وضوح و دقت ذکر می کرده اند، حتماً نام ایشان را هم ذکر کرده اند، اما این مربوط می شود به دفترچه‌های یادداشت روزانه که به دست عوامل زندان افتاده و به خارج نرسیده است. تعداد این دفاتر [مفقود] هم زیاد است که من در فهرست‌های تهیه شده برای مجموعه آثار- دفتر سوم ذکر کرده ام. این شامل تاریخهایی به شرح زیر است که هیچ یادداشتی از آنها در دست نیست: از ۲۱ اردیبهشت تا ۷ مرداد ۱۳۴۲، از اول دی تا ۲۹ بهمن ۱۳۴۲، از ۱۰ فروردین تا ۷ دی ۱۳۴۳، از ۲۵ مرداد ۱۳۴۴ تا ۲۴ فروردین ۱۳۴۶ و همه یادداشتهای مربوط به زندان برازجان.» (۶۹)

اگر کسی از ملاقاتهای آقای طباطبایی با سران نهضت در زندان در دهه چهل اطلاعی دارد خبر دهد. به هر حال چنین ملاقاتی سند دیگری بر همدلی آقای طباطبایی با مهندس بازرگان و سران نهضت است. رحمت خدا بر همه آنان باد.

بخش چهارم. تحلیل انتقادی کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت



تحلیل انتقادی کتاب مهم «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» که یکی از سرفصلهای زرین همکاری مهندس بازرگان و آقای طباطبایی است را به دلیل طولانی بودن مستقلا در این بخش مطرح می‌کنم. پرسشهای اصلی این بخش عبارتند از: دیدگاههای سیاسی آقای طباطبایی در مقاله ولایت و زعامت (در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت) چه نسبتی با منش و روش انقلابی آقای خمینی در نیمه اول دهه چهل داشته است؟ نویسندگان مقالات کتاب مزبور چه در این کتاب چه خارج از آن چه دیدگاهی درباره حکومت اسلامی و نظریه ولایت فقیه داشته اند؟ این بخش شامل سه بحث به شرح زیر است: آشنایی با کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت»، کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» و آقای خمینی، و نویسندگان کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» و ولایت فقیه.

بحث یازدهم. آشنایی با کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت»

این بحث شامل سه قسمت است: معرفی کتاب از سوی مهندس بازرگان، معرفی کتاب از سوی مهندس عزت الله سحابی و معرفی اجمالی مقالات کتاب و نویسندگان آنها.

الف. «از کارهای اسلامی و فکری دیگری که بازرگان در آن نقش قابل توجهی داشت، انتشار کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت بود که در سال ۱۳۴۱ انجام شد. این کتاب مجموعه ای است از چند مقاله که ابتدا در سال ۱۳۴۰ در همایشی با شرکت چند تن از متفکران مسلمان ارائه و طرح شد سپس به صورت مقاله درآمد و سرانجام در یک مجموعه به صورت کتاب چاپ گردید. مهندس [بازرگان] در این باره می گوید: «یک سمینار ماندنی تشکیل داده بودیم بعد از فوت مرحوم بروجردی. این صحبت بود که بعد از آن مرحوم چه کسی مرجع بشود. نگرانی این بود که دولت و دستگاه و درباره یک مرجع برای ما درست کند. خیلی هم آسان است برای آنها مرجع درست کردن. رضاشاه اصلاً منکر روحانیت و دین بود و تا می توانست می زد و از بین می برد. اما این که آمد محمدرضاشاه به عکس فهمید و دانست که روحانیت و مذهب نقش بزرگی دارند خصوصاً در برابر کمونیسم. این است که او به هیچ وجه نمی خواست روحانیت نباشد، چون این نگرانی بود، این مسئله پیش آمده بود. پیشنهاددهنده سمینار یکی از آقایان بازار بود که بیاییم ببینیم چه باید کرد؟ این بود که دعوتی شد. بنا بود سمیناری باشد و این سمینار به یک مجلس ختم شد که آن مجلس شاید هفت-هشت جلسه تشکیل جلسه داد. یک عده از بازار بودند، از مهندسين و دکترها بودند، ولی بیشتر از خود علما بود. از جمله مرحوم طالقانی، علامه طباطبایی، مرحوم مطهری، آیت الله حاج سیدابوالفضل زنجانی. (۷۰) مهندس محمد توسلی هم از طرف انجمن اسلامی دانشجویان در این سمینار شرکت می کرده است.

ب. مهندس عزت الله سحابی: «نخستین جلسه این محفل در منزل پدر من تشکیل شد. این محفل به نهضت آزادی هم مربوط نبود و یک محفل عمومی بود که چند نفر از روحانیون به نام و روشن آن زمان همچون علامه طباطبایی، آقا سیدصدرالدین جزایری، دکتر بهشتی، مطهری، آقای طالقانی، آقای مرتضی جزایری و سیدابوالفضل

زنجانی در کنار مهندس بازرگان، دکتر سحابی، مهندس شکیب، مهندس معین فر و حاج غلامرضا سعیدی و چند تن دیگر در آن شرکت کردند. در این جلسه ابتدا بحثهای مقدماتی انجام شد نظیر اینکه مرحوم بروجردی از اعتبار و حیثیت بالایی برخوردار بوده است و جانشین ایشان اگر با دربار یا شاه رابطه حسنه داشته باشد یا شاه نسبت به او نظر خوبی داشته باشد این مسئله موجب کاهش اقتدار و اعتبار مرجعیت خواهد شد. این افراد با اینکه همگی افرادی سیاسی نبودند ولی با این وجود چنین اعتقادی داشتند و معتقد بودند که مرجعیت باید از قدرت سیاسی آن وقت جدا باشد، به همین لحاظ در همان مجلس مرحوم بهشتی گفت: تلگراف تسلیت شاه به آیت الله [سید محسن] حکیم در نجف، موجب سقوط ایشان شد، و با این تلگراف شاه آقای حکیم را از مرجعیت کل انداخت. در جلسه اول به بحثهای کلی گذشت، و سپس تقسیم کار شد و قرار شد تا هر کس مامور نگارش یک موضوع و مقاله شود. این مقالات در مدت هفت ماه تا یک سال جمع شد و در کتابی تحت عنوان بحثی درباره مرجعیت و روحانیت به طبع رسید که پس از آن از سوی شرکت سهامی انتشار بیش از بیست بار تجدید چاپ شد. انتشار این کتاب سر و صدای زیادی کرد.... در آن زمان بیشتر نهضتی‌ها به آیت الله میلانی که در مشهد بودند متمایل بودند. بعد از اینکه چهار مرجع یعنی آقایان گلپایگانی، مرعشی نجفی، شریعتمداری و آقای خمینی که در آن موقع به حاج آقا روح الله شهرت داشت مطرح شدند اعضای جبهه ملی به آقای شریعتمداری گرایش پیدا کردند چرا که در زمان مصدق ایشان از دکتر مصدق حمایت کرده بودند. ولی بعد از پانزده خرداد در زندان، جوانان و میان‌سالان نهضت و از جمله خود من به آقای خمینی گرایش پیدا کردیم. بزرگترها و سران نهضت همچون مهندس بازرگان و آقای طالقانی نیز به آقای شریعتمداری گرایش پیدا کردند، چرا که در آن زمان آقای میلانی تقریباً کنار رفته بودند. مهندس بازرگان و آقای طالقانی هم اگرچه گرایششان به آقای شریعتمداری بیشتر بود ولی پاس مقام آقای خمینی را هم بسیار داشتند و در زندان هم همیشه می گفتند ما نباید بگذاریم اختلافات میان آقایان خمینی و شریعتمداری توسعه پیدا کند و سعی می شد بی طرف باشیم و به هیچ وجه از شریعتمداری به طور کامل حمایت نمی کردیم.» (۷۱)

ج. مقالات کتاب به ترتیب: ۱. اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه (سید محمدحسین طباطبایی)، ۲. شرائط و وظایف مرجع (سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی)، ۳. اجتهاد در اسلام (مرتضی مطهری)، ۴. ولایت و زعامت (سید محمدحسین طباطبایی)، ۵. انتظارات مردم از مراجع (مهندس مهدی بازرگان)، ۶. روحانیت در اسلام و در میان مسلمین (سیدمحمد بهشتی)، ۷. مشکل اساسی در سازمان روحانیت (مرتضی مطهری)، ۸. تمرکز و عدم تمرکز در مرجعیت و فتوا (سیدمحمد طالقانی)، ۹. تقلید اعلم یا شورای فتوا (سیدمرتضی جزایری)، ۱۰. مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی (مرتضی مطهری).

تاریخ مقدمه: آذر ۱۳۴۱، تاریخ انتشار: دی ۱۳۴۱. فهرست تفصیلی مرتضی مطهری. دو مقاله ای که داوطلبان مربوط فرصتی نیافتند و همتی نکردند: روحانیت و مرجعیت در سایر مذاهب و شرح حالی از مراجع بزرگ شیعه در گذشته. (۷۲) کتاب مذکور نقطه عطفی در مباحث روحانیت و مرجعیت است. مرتضی مطهری سه مقاله در کتاب دارد، آقای طباطبایی دو مقاله، و پنج نفر دیگر هر کدام یک مقاله. بازرگان تنها نویسنده غیر روحانی کتاب است.

بحث دوازدهم. کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» و آقای خمینی

پرسش اصلی این بحث این است: آیا انتشار این کتاب در راستای اهداف آقای خمینی بود یا بر خلاف آن؟ این کتاب اسلام را دینی اجتماعی حتی دارای حکومت معرفی می کند اما در آن کمترین اشاره ای به شرط فقاقت زمامدار نیست. این نکته را مقاله به مقاله بررسی می کنم. مقالات کتاب به پنج دسته تقسیم می شوند:

دسته اول که هیچ اشاره ای به حکومت اسلامی نکرده اند چه برسد به شرط فقاقت رئیس آن شامل پنج مقاله یا نیمی از کتاب: مقاله اول اجتهاد و تقلید در اسلام و شیعه (طباطبایی)، مقاله دوم شرائط و وظایف مرجع (سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی)، مقاله نهم تقلید اعلم یا شورای فتوا (سیدمرتضی جزایری)، و مقاله دهم مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی (مطهری). مقاله سوم اجتهاد در اسلام (مطهری)، نیز در همین دسته

قرار می‌گیرد زیرا مراد از ولایت حاکم در عبارت «فقها چون به ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده اند چون به اهمیت موضوع پی برده اند» (۷۲) حاکم شرع یا قاضی است چرا که یقیناً در آن زمان فقها به اهمیت ولایت فقیه به عنوان زعیم سیاسی پی نبرده بودند!

دسته دوم دو مقاله از حکومت اسلامی به معنی اقامه احکام دینی دفاع کرده اند، بدون اشاره یا دفاع از ولایت فقیه: در مقاله پنجم انتظارات مردم از مراجع (بازرگان) علاوه بر ابعاد اجتماعی اسلام، تدوین جوانب سیاسی در فقه و اجتهاد هم مورد تایید قرار گرفته است و از نوعی حکومت اسلامی که در عین حال ملی و دموکراتیک هم هست بحث به میان آمده است. این مقاله در بحث بعدی مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

مقاله ششم روحانیت در اسلام و در میان مسلمین (سیدمحمد بهشتی)، ظاهراً قائل به حکومت اسلامی است، اما دلالتی بر اینکه رئیس آن باید فقیه باشد حداقل در این مقاله مشاهده نمی‌شود. «رهبری و هدایت این تعاون اجتماعی و تنظیم برنامه‌ها و تقسیم کار از وظایف حکومت است نیز هستند، و اگر حکومت در کارهایی که به عهده اوست مسامحه کند بر همه لازم است کوشش کنند و با استفاده از همه طرقتی که در قوانین اسلامی مقرر شده حکومت را به انجام آنها وادارند و اگر نشد از پای نایستند تا حکومتی سرکار آید که برای انجام وظایف خود قادر و کوشا باشد.» (۷۴) «اگر از این قبیل افراد [مجتهدان] به اندازه کافی در میان مسلمانان پیدا نشد باید حکومت اسلامی که مسئول تامین مصالح عمومی است عده‌ای را به انجام این مهم بگمارد و وسائل کار و هزینه زندگی آنان را از بیت المال مسلمین بپردازد. و اگر حکومت، حکومت اسلامی و پای بند به مقررات اسلام نیست یا به‌وظیفه خود عمل نکرد مسلمانان باید همچون موارد دیگر به این اقدام وادارند و گرنه تشکیلاتی فراهم سازند که انجام این کار خطیر را به عهده گیرد و هزینه این تشکیلات را خودشان بپردازند.» (۷۵)

دسته سوم دفاع از حکومت اسلامی با نفی ولایت فقیه: مقاله چهارم ولایت و زعامت (طباطبایی)، از حکومت اسلامی به تفصیل بحث شده، شرایط سه‌گانه ولی امر مسلمین هم ذکر شده، اما فقاهت شرط ضروری والی اسلامی شمرده نشده است. من در دو گفتار قبلی به تفصیل از این مقاله بحث کردم.

دسته چهارم دفاع از حکومت اسلامی با زعامت فقیه: مقاله هشتم تمرکز و عدم تمرکز در مرجعیت و فتوا (طالقانی): «آیا نمی توان برای همیشه و هر پیشامدی از این آیه (وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِ وَاوَدُّوا رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَّا فَضَّلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتَهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ، نساء ۸۳) استنباط کرد که در هر مسئله و حادثه ای که تکلیفی پیش می آید و هر تکلیفی که منشأ امن و خوفی می شود، باید به هیأت اولی الامر و اهل استنباط رجوع شود؟ که پس از ائمه طاهرين همان مجتهدین عالیقدرند.» (۷۶) «پیشنهاد می شود که شورایی فتوایی به ریاست یک یا چند تن از علمای بزرگ و مورد قبول عامه در یکی از مراکز علمی در هر ماه یا چند ماه یک بار تشکیل شود و مسائل اختلافی و موضوعات روز یا به اصطلاح روایت حوادث واقعه در شورای مزبور مطرح گردد.» (۷۷)

دسته پنجم ظاهرا نه به ولایت فقه قائل است نه به حکومت اسلامی: مقاله هفتم، مشکل اساسی در سازمان روحانیت (مرتضی مطهری): مطهری به نقل از یکی از دانشمندان در مقام انتقاد نظر افلاطون نوشته است: «افلاطون با بیان مسئله شوم چه کسی باید بر جامعه حکومت کند؟ یک اشتباه و خطر پردوامی در فلسفه سیاسی ایجاد کرده است، مسئله عاقلانه تر و خلاق تر این است که چگونه می توانیم سازمانهای اجتماعی را چنان ترتیب دهیم که زعمای بد و ناصالح نتوانند اسباب ضرر و زیان شوند.» (۷۸) این انتقاد از نظر افلاطون ظاهرا نظر کارل پوپر (۱۹۰۲-۱۹۹۴) در کتاب جامعه باز و دشمنانش (۱۳۲۴/۱۹۴۵) است که در آن زمان هنوز به فارسی ترجمه نشده بود. (۷۹) نظر مطهری در این مقاله همین است.

از چهار مقاله ای که متمایل به حکومت اسلامی هستند تنها یکی از ده مقاله فقها را مرجع سیاسی در زمان غیبت می داند. یکی هم صریحا نافی ولایت فقیه است، یکی هم متمایل به فلسفه مدرن سیاسی چگونه باید حکومت کرد است. خیلی روشن است که از این کتاب نظریه ولایت سیاسی فقیه در نمی آید. کتاب به مشی و مرام آقای طباطبایی بسیار نزدیک تر است تا به روش آقای خمینی. می توان گفت آقای خمینی از انتشار این کتاب که

حامی ولایت فقیه نبوده خوشدل نبوده است. البته آقای خمینی هم در سال ۱۳۴۴ در زمان تبعید به ترکیه برای نخستین بار به ولایت سیاسی فقیه تصریح کرده است، که بحثش در گفتار قبل گذشت.

بحث سیزدهم. نویسندگان کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» و ولایت فقیه

هفت نویسنده مقالات این کتاب خارج از این کتاب درباره ولایت فقیه چه نظری ابراز کرده اند؟

درباره نظر سیاسی آقای طباطبایی به تفصیل در گفتارهای هفتم و هشتم بحث شد. ایشان در المیزان، این کتاب و غیر آن منکر ولایت سیاسی فقیه و حامی حکومت اسلامی و اجرای احکام اجتماعی ثابت و متغیر اسلام بوده است.

سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی (۱۳۷۱-۱۲۷۹) از منکران ولایت سیاسی فقیه بوده است. به این عبارات وی توجه کنید: «و اما ولایت فقیه به معنی حکومت مطلقه و نامحدود ادعای بدون دلیل است، و آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود تنها صلاحیت فتوا و قضاوت و ارشاد و تصدی امور حسبیه است و این سمت اختصاص به فرد معین ندارد و هر فقیه واجد شرایط متصدی این وظیفه تواند بود.» (۸۰) «این ولایت فقیه تز لنینها و استالینهای عمامه دار است!» (۸۱)

مرتضی مطهری (۱۳۵۸-۱۲۹۸) در آخرین نظریاتش: «تصور مردم دوره مشروطیت و نیز مردم ما از ولایت فقیه این نبوده و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست بگیرند، بلکه در طول قرون و اعصار تصور مردم از ولایت فقیه این بوده که از آنجا که جامعه یک جامعه اسلامی است و مردم وابسته به مکتب اسلامند صلاحیت هر حاکمی از این نظر که قابلیت اجرای قوانین ملی اسلامی را دارد یا نه، باید مورد تصویب و تأیید فقیه قرار گیرد.... ولایت فقیه یک ولایت ایدئولوژیکی است و اساسا فقیه را خود مردم انتخاب می کنند.» (۸۲) نوعی ولایت انتخابی مقیده فقیه.

مهندس مهدی بازرگان یکی از نویسندگان کتاب «تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه» از منکران صریح اللهجه ولایت فقیه بوده است. «قدرت مطلقه اعطائی به حکومت یا به ولایت فقیه مبنایت آشکار با اسلام و توحید ابراهیمی داشته قرآن و سنت و عترت آن را تأیید نمی کنند و بنابراین فاقد اصالت و اعتبار است. این چه فرمانی است و چه انقلابی در ایران و اسلام که حکومت را در موضع بالاتر از فرستاده خدا قرار داده به او اختیار می دهد برخلاف نص صریح «وشاورهم فی الامر» (آل عمران ۱۵۹) و بدون مشورت با امت تصمیم گیری در مصالح دولت و امور ملت نماید، تعهدات و قراردادهای را علیرغم دستور ازلی «وفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً» (اسراء ۳۴) یک طرفه لغو کند و پا فراتر از خدا و «ما انزل الله» (مائده ۴۴، ۴۵ و ۴۷) گذارده به عقل خود مصلحت اسلام را تشخیص داده فروع و احکام الهی را موقتاً یا دائماً تعطیل نماید؟!» (۸۳)

سیدمحمد بهشتی (۱۳۶۰-۱۳۰۷): «جامعه ما اگر بخواهد به راستی جامعه اسلامی بماند و اسلام اصیل بر آن حکومت کند باید فقیه در جامعه هم رهبری فقهاتی کند هم رهبری ولایتی. یعنی باید نبض حکومت در دست فقیه باشد. (۸۴) بهشتی نایب رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به همراه مرحوم منتظری رئیس این مجلس و سیدحسن آیت (۱۳۶۰-۱۳۱۷) عضو هیأت رئیسه این مجلس از عوامل اصلی ادخال ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده است.

سید محمود طالقانی (۱۳۵۸-۱۲۸۹) در سال ۱۳۳۴ در پاورقی های خود بر تنبیه الامه مجتهدین جامع الشرایط را نایبان امام زمان در امور حسبیه و حفظ نظم و حقوق عمومی را از اکمل و اوضح امور حسبیه دانسته است. (۸۵) اگر این در تشریح نظر نائینی باشد، این عبارت نظر خود ایشان است: «از نظر عالی اسلامی حکومت از آن شریعت الهی است که مظهر اراده و حاکمیت خداوند می باشد ان الحکم الا لله و امام و خلیفه اسلامی مسئولیت و نظارت بر اجرا دارد.» (۸۶) مرحوم طالقانی دو روز قبل از تصویب اصل ولایت فقیه در مجلس بررسی قانون اساسی (۲۱ شهریور ۱۳۵۸) از دنیا رفت. البته ایشان در کمیسیون این اصل هم فعال نبوده است.

سید مرتضی جزایری (۱۳۸۷-۱۳۰۹): «حکومت دینی پدیده ای است که تاریخ رشد مسلمین آنرا ایجاد و ایجاد کرده و تا آنجا که از قرآن ... بر می آید ظاهراً ربطی به اسلام ندارد البته وقتی قرار شد حکومتی وجود داشته باشد لاجرم مقررات اجتماعی می خواهد ... در حالی که اینها به هیچ وجه جزء اسلام نیست. باید یقین داشت که مقررات اجتماعی و قراردادهای مربوط به اجتماع در هیچ زمینه ای ماهیتاً هیچ ارتباطی به هیچ دینی ندارند و این باور که این موضوعات ارتباط به دین دارند این مشکل عظیم را به وجود آورده است.» (۸۷) «اسلام وقتی حکومت شد همین که در تعارض دین یعنی مبانی معنوی و حکومت قرار گیرد و قدرت را بر آن مبانی ترجیح دهد مجبور خواهد بود اهداف خویش را در شکل اصیل دین وانمود کند در نتیجه ناگزیر می شود در مبانی دین دخل و تصرف کند و برای این دخل و تصرف بایستی مردمی با ظاهر آراسته که حرفهایشان مقبول عامه است بسازند و به عنوان محدث، فقیه، قاضی، مفسر و قصاص حرفهایی را بازگو کنند که این روش را تایید کند. در این روش مردم آزاداندیش یا اصلاً کنار از قیل و قال مذهب حرکت می کنند یا اگر وارد صحنه شدند به عنوان ملاحظه منافقین متهم و منفور خواهند شد.» (۸۸)

بنابراین از این هفت نویسنده مقالات کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت خارج از این کتاب آقایان طباطبایی، سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، مهدی بازرگان، و سید مرتضی جزایری منکر ولایت فقیه بوده اند. آقایان سید محمود طالقانی، مرتضی مطهری و سید محمد بهشتی به نوعی ولایت انتخابی مقیده فقیه باور داشته اند. معلوم نیست اگر عمر طالقانی و مطهری کفاف می داد بر باور به ولایت فقیه باقی می ماندند. (۸۹)

موضوع گفتار بعدی «مقایسه اندیشه سیاسی طباطبایی و بازرگان» و «زمینه صدور عبارت اولین شهید این

انقلاب اسلام بود» انشاءالله.

یادداشت‌ها:

۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۸: اندیشه سیاسی طباطبایی در بوته نقد و تطبیق (۱۲ تیر ۱۴۰۱).
۲. در اعلان گفتار نهم گفته بودم درباره چهار مسئله سخن خواهم گفت: تکمیل مباحث گذشته، روابط طباطبایی و بازرگان، تحلیل انتقادی کتاب «بحثی در مرجعیت و روحانیت»، و مقایسه اندیشه سیاسی طباطبایی و بازرگان. مسئله نخست به دلیل مفصل بودن به دو بخش گسترش یافت: تکمیل مباحث گذشته و بار دیگر خانه روبروی مدرسه حجتیه. به علت ضیق وقت متأسفانه نوبت به مطرح کردن بخش اخیر یعنی «مقایسه اندیشه سیاسی طباطبایی و بازرگان» نرسید. به امید خدا این بخش مهم در گفتار دهم ارائه خواهد شد.
۳. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، تدوین محمدرضا احمدی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۳۷۹-۳۷۸.
۴. مصاحبه مندرج در کتاب پاره ای از خورشید: گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی استاد شهید مرضی مطهری، گردآوری و تدوین حمیدرضا سیدناصری و امیررضا ستوده، تهران: ذکر، ۱۳۸۸، ص ۳۵۶.
۵. خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۱۷۲-۱۶۹.
۶. علی مرادخانی ارنگه مشهور به شیخ علی تهرانی شوهر خواهر آقای خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی و یکی از نمایندگان مردم خراسان در مجلس خبرگان قانون اساسی بود. به یاد دارم بعد از آزادی از زندان در مسجدالرضای شیراز در سال ۱۳۵۷ (قبل از پیروزی انقلاب) به سخنان وی و محمدجواد حجتی کرمانی گوش کردم. بعد از انتصاب آقای خامنه ای به امامت جمعه تهران در اواخر سال ۱۳۵۸ با نظام زاویه پیدا کرد. در فروردین ۱۳۶۳ به عراق رفت و از رادیو بغداد به تبلیغ علیه جمهوری اسلامی و رهبران آن پرداخت. در سال ۱۳۷۴ به همراهی خانواده اش به ایران بازگشت و بعد از محاکمه به بیست سال زندان محکوم شد. در اوایل سال ۱۳۷۹ وی را به بند دادگاه ویژه روحانیت زندان اوین آوردند که من و عبدالله نوری هم آنجا بودیم. برای زندانیان معرکه می گرفت. اما من و آقای نوری با وی صحبت نمی کردیم. غالباً تظاهر به اعتصاب غذا می کرد و مدتی که مثلاً آنجا زندانی بود اغلب اوقات به مرخصی فرستاده می شد. ظاهراً در سال ۱۳۸۴ کاملاً آزاد شد.
۷. علی تهرانی، خاطرات من از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۸۱، به کوشش محمود مرادخانی [فرزند وی]، فرانسه: ۱۳۹۶، ص ۱۹-۱۸.
۸. منشور روحانیت، ۳ اسفند ۱۳۶۷، صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹.
۹. درباره نظرات سیدجلال الدین آشتیانی و سیر تحول فکری او و نیز درباره نظرات سیدرضا صدر در زمان دیگر بحث خواهم کرد. شیخ علی تهرانی: «ایشان [علامه طباطبایی] خیلی در فلسفه وارد نبود. آقا مصطفی می گفت حرف های جدید ایشان برای این است که حرف های ملاصدرا را درک نکرده است.» (گفت و گو با آیت الله شیخ علی آقا خراسانی [تهرانی!] در کتاب مصاحبه‌ها: گفت و گو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، به کوشش سیدمحمدعلی ایازی و حسن پویا، قم: نشر سهل، ۱۳۹۵، ص ۴۶۶-۴۶۵) با تشکر از دوست جوانی که بعد از سخنرانی مرا از این منبع مطلع کرد.

۱۰. استاد عبدالله جوادی آملی در درس خصوصی خارج اسفار خود در سال ۱۳۶۹ به آراء دو استادش آقایان طباطبائی و خمینی در باره موضوع علم اشاره می کرد، من نیز متمایل به رای آقای طباطبائی بودم.
۱۱. هر که از چنین عکسی اطلاع دارد نسخه ای از آن را برایم ارسال کند.
۱۲. گفت و گو با آیت الله العظمی جعفر سبحانی در کتاب مصاحبه‌ها: گفت و گو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، ص ۴۹.
۱۳. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص ۲۵۸.
۱۴. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص ۲۸۵.
۱۵. گفت و گو با آیت الله العظمی محمدعلی گرامی در کتاب مصاحبه‌ها: گفت و گو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، ص ۷۵.
۱۶. گفت و گو با آیت الله سیدحسین شمس در کتاب مصاحبه‌ها: گفت و گو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، ص ۶۳-۶۴.
۱۷. گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا باقری سبزواری در کتاب مصاحبه‌ها: گفت و گو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، ص ۳۲۲-۳۲۳.
۱۸. گفت و گو با آقای محمود افتخارزاده در کتاب مصاحبه‌ها: گفت و گو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، ص ۳۷۹-۳۸۱.
۱۹. نامه آقای طباطبائی به آقای میلانی: «کسان زیادی که به منظور جمع کلمه با آقایان وارد مذاکره شده اند با شکست مواجه گشته اند و اغلب واردین صورتاً هم اگر نباشد معنأ با آقای شریعتمداری موافقت و حجت آقای خمینی را قانع کننده نمی دانند... چند مرتبه تا کنون با آقایان ملاقات و مذاکره کرده ام، نتیجه ای نبخشیده، طرحهای اصلاحی که به آقایان پیشنهاد شده مورد موافقت قرار نگرفته، آقای شریعتمداری با هرگونه طرح اصلاحی موافق است به شرط شیء (وجود دارالتبلیغ) و آقای خمینی به شرط لا (عدم دارالتبلیغ)، دو طرح نیز بنده پیشنهاد کرده بودم که از ناحیهی آقای خمینی رد شد... مطلب این است که عده‌ای از هواخواهان هر یک از آقایان می خواهند مرجع خود را رئیس منحصر به فرد قرار دهند و در این راه از هیچگونه تحریک و دسیسه و ایجاد اختلاف فروگذاری نمی کنند.» (سیدمحمدعلی حسینی میلانی، علم و جهاد: حیاة آیت الله العظمی السید محمدهادی الحسینی المیلانی، مراجعه و اشراف سید علی میلانی، قم: لسان الصدق، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۶-۴۴)
۲۰. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص ۲۷۹-۲۷۸.
۲۱. اولین دادستان انقلاب مهدی هادوی بود. علی قدوسی دومین دادستان انقلاب بوده است.

۲۲. رسول جعفریان، جریانه‌ها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضاشاه تا پیروزی انقلاب اسلامی، سالهای ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: نشر علم، پائیز ۱۳۹۶، ص ۴۳۸.
۲۳. جعفریان، جریانه‌ها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران، ص ۱۱۶۵.
۲۴. مصاحبه با آیت الله گرامی: نهضت آزادی می گفت: شاه بماند و سلطنت کند؟/ امام فرمودند: بازرگان باید کوبیده شود، خبرگزاری تسنیم، ۶ بهمن ۱۳۹۲.
۲۵. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص ۲۳۶.
۲۶. روح الله موسوی خمینی، کشف اسرار، قم: آبی نا، ۱۳۲۳، ص ۱۸۶.
۲۷. استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد (تدوین و انتشار مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، سند شماره ۱، ص ۸۱-۷۹. با تشکر از دوست فاضلی که این کتاب را در اختیارم قرار داد.
۲۸. استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد، ص ۱۷۳، سند شماره ۸۲/۲.
۲۹. استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد، ص ۱۵۴.
۳۰. استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد، سند شماره ۱۰۹.
۳۱. استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد، ص ۷۵ و سند شماره ۱۰۹ ص ۱۷۳-۱۷۲.
۳۲. استاد شهید مرتضی مطهری به روایت اسناد، ص ۷۵ (به نقل از خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۷۸).
۳۳. اتهام اول من در زمان بازجویی در دادسرای ویژه روحانیت (خیابان مقدس اردبیلی) در هفتم اسفند ۱۳۷۷ مسلمانان دکتر محمد مصدق بود، چرا که آقای خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی گفته بود: او [مصدق] هم مسلم نبود. (صحیفه امام، اخطار شدید به مخالفان لایحه قصاص و اعلام ارتداد مخالفین احکام ضروری اسلام، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، ج ۱۴، ص ۴۵۶) بعد از دفاع کتبی من این اتهام از دادخواست دادستان ویژه روحانیت حذف شد.
۳۴. بنگرید به [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۷](#): تحقیق درباره اندیشه سیاسی مکتوب صاحب المیزان، ۲۹ خرداد ۱۴۰۱، بحث چهاردهم.
۳۵. ترجمه المیزان، جلد دهم، محمدعلی گرامی، چاپ دوم با تصحیحات و اضافات: قم: دارالعلم، شهریور ۱۳۴۴.
۳۶. اگر کسی از دکتر تمدن و حاج آقا تقی قمی موجرهای خانه های اقای طباطبایی اطلاعی دارد، به من خبر دهد.
۳۷. پاورقی: «در سال ۱۳۴۶ به دنبال اعلام حضرت امام مبنی بر حرام بودن کمک به اسرائیل، رژیم در تاریخ سه شنبه ۲۲ آبان ۱۳۴۶ به عنوان بازرسی به منزل امام در قم یورش برد و کلیه کتابهای امام همراه با اوراق و اسناد تاریخی به ساواک انتقال

یافت. اقدام بعدی رژیم حمله به کتابخانه جدیدالتاسیس امام در قم با عنوان کتابخانه ولی عصر (عج) بود. در این یورش هزاران جلد کتاب از کتابهای علمی، فلسفی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی به غارت رفت و در کتابخانه را نیز مهر و موم کرد.» (خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، ص ۲۹۳-۲۹۲) در پاورقی درباره تعداد و نوع کتابها اغراق شده است.

۳۸. «بعد از آن [مصادره کتابها] برای مدتی این ملک خالی ماند، و پس از آن برای مدت زمانی علامه [سیدمحمدحسین] طباطبایی در آنجا ساکن شدند. بعد از آن آقای [شیخ مرتضی] حائری [یزدی] پدر همسر داداش مصطفی نامه ای خطاب به آقا نوشته و از ایشان خواستند تا این خانه را در اختیار آقا مصطفی [خمینی] قرار دهند. آقا در پاسخ نوشتند: هر زمان همه طلاب خانه دار شدند مصطفی هم خانه دار خواهد شد. پس از آن از آقا خواستند تا خانه را به علامه طباطبایی بدهند، اما از آنجا که این خانه خمس بود، آقا بلافاصله به [محمدحسن] اعرابی و کالتی در مورد این خانه دادند و از او خواستند تا هر طور که ممکن است این خانه را بفروشد تا سهم امام و سادات دست نخورده باقی بماند.» (گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۴-۸۲)

۳۹. جعفریان، جریانه‌ها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، ص ۳۶۲. تشکر از دوست جوانی که مرا از این منبع مطلع کرد.

۴۰. حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدرضا موسوی گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵، چاپ دوم: ۱۳۹۱، جلد اول، ص ۴۸۶.

۴۱. ارج نامه هشتاد سالگی حضرت آیت‌الله سید علی محقق داماد، سید علی محقق داماد: تعجب می‌کنم از بعضی آقایان که رساله می‌نویسند و اعلام مرجعیت می‌کنند، هفته نامه حریم امام، صاحب امتیاز آستان مقدس امام خمینی، سال دهم، شماره ۵۰۲، شنبه ۴ تیر ۱۴۰۱، ص ۷. تشکر فراوان از دوست جوانی که این مجله را برایم فرستاد و مرا از این مصاحبه مطلع کرد.

۴۲. عبدالحسین جواهرکلام، تربت پاکان قم: شرح حال مدفونین در سرزمین قم، قم: انصاریان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۷۸. با تشکر از دوست جوانی که مرا از این کتاب مطلع کرد.

۴۳. سند مورخ ۲۲ خرداد ۱۳۴۸ ساواک در کتاب حضرت آیت‌الله العظمی سید محمدرضا موسوی گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، ص ۲۵۳.

۴۴. سند مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۰ ساواک، پایگاههای انقلاب اسلامی، مدرسه فیضیه به روایت ساواک، ص ۵۱۶، به نقل کتابهای دیجیتال مرکز بررسی اسناد تاریخی، اقدامات شیخ احمد غروی.

۴۵. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۴۲.

۴۶. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۶.

۴۷. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۵.

۴۸. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۰۱.

۴۹. گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۴-۸۲. (آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲، ۲۸ آذر ۱۴۰۰)
۵۰. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۳: اسناد و مدارک تازه درباره مناسبات خمینی-طباطبایی (۲۶ دی ۱۴۰۰).
۵۱. اقلیم خاطرات، دکتر فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۹۰، پاورقی ص ۱۴۷.
۵۲. کتاب یاران امام به روایت اسناد ساواک جلد دوم: شهید آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی، (به کوشش مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷).
۵۳. یاران امام به روایت اسناد ساواک جلد دوم: شهید آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی، ص ۴۳-۴۰.
۵۴. مکاتبات مهندس بازرگان و آیت الله صدوقی به انضمام نامه موکلی به وکیل و جوابیه آن.
۵۵. خاطرات آیت الله محمدعلی گرامی، ص ۲۲۲.
۵۶. صحیفه امام، ج ۶، ص ۵، ۱۵ بهمن ۱۳۵۷.
۵۷. صحیفه امام، ۲۹ تیر ۱۳۵۹، سخنرانی در جمع اعضای شورای عالی قضایی، ج ۱۲، ص ۴۷.
۵۸. صحیفه امام، نامه عزل قائم مقام رهبری مورخ ۶ فروردین ۱۳۶۸، ج ۲۱، ص ۳۳۱. در مورد تحلیل انتقادی نامه بنگرید به نعمت الله صالحی نجف آبادی، نگاهی دیگر: تحلیل نامه ۱۳۶۸/۱/۶ امام خمینی به فقیه عالیقدر، کتاب الکترونیکی، اواخر ۱۳۶۸، ۱۶۹ صفحه.
۵۹. صحیفه امام، پاسخ مورخ ۳۰ بهمن ۱۳۶۶ به نامه علی اکبر محتشمی پور، ج ۲۰، ص ۴۸۲. نیز بنگرید به نامه مهندس محمد توسلی دبیرکل نهضت آزادی ایران به علی مطهری پیرامون نامه منتسب به رهبر فقید انقلاب در مورد نهضت آزادی مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۸ (وبسایت ندای آزادی).
۶۰. شیعه: مذاکرات و مکاتبات پروفیسور هانری کربن با علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، یادداشت و تنظیم از علی احمدی میانجی و هادی خسروشاهی، تدوین و ویراستاری محمدمامین شاهجویی، ویراست دوم، تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲. مقدمه آقای طباطبایی ص ۹-۱۴.
۶۱. کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۱۰۶.
۶۲. کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۱۲۰.
۶۳. حمید روحانی زیارتی، شریعتمداری در دادگاه تاریخ، قم، ۱۳۶۱، ص ۴۵.

۶۴. حسن یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی: سیری در زندگی، آثار و افکار مهندس مهدی بازرگان، جلد اول، قسمت دوم، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، انتشارات قلم، ۱۳۷۹، ص ۶۱.
۶۵. عزت الله سبحانی، نیم قرن خاطره و تجربه، جلد اول: از دوران کودکی تا انقلاب ۵۷، تهران: فرهنگ صبا، ۱۳۸۶، ص ۲۵۱-۲۵۲.
۶۶. گفت و گو با آیت الله شیخ علی آقا خراسانی [تهرانی!] در کتاب مصاحبه‌ها: گفت‌وگو با شاگردان و نزدیکان آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی، ص ۴۳۵-۴۳۳.
۶۷. آقایان مرتضی حسینی لنگرودی، محمدحسین طباطبایی، احمد حسینی زنجانی، محمد موسوی یزدی، محمدرضا موسوی گلپایگانی، محمدکاظم شریعتمداری، روح الله موسوی خمینی، میرزا هاشم آملی، و مرتضی حائری یزدی. (اسناد انقلاب اسلامی: اعلامیه‌ها، اطلاعیه‌ها، بیانیه‌ها، پیامها، تلگرفها و نامه‌های آیات عظام و مراجع تقلید (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴)، ج ۱ ص ۶۹-۶۳).
۶۸. یادداشت‌های روزانه، مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، دفتر ۳، ص ۶۳۲.
۶۹. نامه مورخ ۱۸ تیر ۱۴۰۱ در پاسخ به درخواست من از مهندس محمد توسلی.
۷۰. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی، ج ۱، ص ۳۴۲-۳۴۱ به نقل از یادنامه ابوذر زمان، ص ۱۹۹.
۷۱. عزت الله سبحانی، نیم قرن خاطره و تجربه، ج ۱، ص ۲۴۱-۲۴۰.
۷۲. فهرست و مقدمه کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت.
۷۳. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۶۰.
۷۴. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۱۴۳.
۷۵. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۱۴۸.
۷۶. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۲۰۹.
۷۷. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۲۱۰.
۷۸. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۱۷۰.

79. Sir Karl Raimund Popper, The Open Society, and Its Enemies, 1945.

این کتاب برای نخستین بار با مشخصات زیر منتشر شده است: کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه علی اصغر مهاجر، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۴، ۶۳۹ صفحه. از این کتاب سه ترجمه دیگر فارسی هم در دست است.

۸۰. انحراف انقلاب: اعلامیه‌ی ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی؛ با مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن کدیور، کتاب الکترونیکی، فروردین ۱۳۹۹، ص ۸۲.
۸۱. کتاب انحراف انقلاب، ص ۲۹.
۸۲. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۶۸، ص ۱۵۶-۱۴۹؛ محسن کدیور، نظریات دولت در فقه شیعه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴-۱۴۱.
۸۳. تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، نهضت آزادی ایران، تهران، کتاب زیراکسی، فروردین ۱۳۶۷؛ محسن کدیور، نخستین نقد ولایت مطلقه فقیه، ۳ بهمن ۱۳۹۵.
۸۴. سید محمد بهشتی، ولایت، رهبری، روحانیت؛ تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه های شهید آیت الله دکتر بهشتی، ص ۲۸۳: گفتار فقیه واولی الامر، بهمن ۱۳۵۸.
۸۵. میرزا محمدحسین غروی نائینی، تنبیه الامه و تنزیه الملله در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام، با مقدمه و پاصفحه و توضیحات سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۴، ص ۵۱.
۸۶. سیدمحمود طالقانی، پرتوی از قرآن، (تهران: شرکت سهامی انتشار، دهه چهل)، ج ۲، ص ۷۶.
۸۷. فقه جزایری، تقریرات درس آیت الله سید مرتضی جزایری، تاریخ مقدمه دی ۱۳۸۳، ص ۷۲.
۸۸. فقه جزایری، ص ۱۷۴.
۸۹. بر متن کتبی بیش از ده درصد بر فایل صوتی و تصویری مطلب اضافه شده است.

سخنرانی زنده همراه با پرسش و پاسخ، ۸ مرداد ۱۴۰۱، ۳۰ جولای ۲۰۲۲



kadivar.com

<https://kadivar.com/19678/>

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.